جواب پروفسر المانی

دکتور فورال

باچند لوح دیگر از قبیل لوح ردّ بر طبیعیه

ولوح چین * ولوح کنگرهٔ بین المللی *

وصلح سلام عام * والواحی که بافتخار

مجلات وجرائد اروپ صادر گشته *

وکذلک الواحی که بافتخار احبای شرق

درباب سفر بغرب * ولوح

محفل روحانی طهران در مسئلهٔ

مدرسهٔ وحدة البشر

در کاشان . وغیر ذلک

من الخطاب

العالیه

اکتفینا عما ذکر فی الفهرس

جناب شیخ فرج را [illegible] موفق [illegible] مستمر [illegible]
عبدالبهاء عباس

جواب پروفسر المانی دکتور فورال

با چند لوح دیگر از قبیل جواب نامهٔ کنگرهٔ بین)
(المللی و صوت سلام عام و جواب مجلهٔ شرق)

فهرست را در آخر ملاحظه نمائید

(ملاحظة)

جواب دکتور فورال حسب الامر مبارک نوشته شده
(و باسم فانی ارسال گردیده تا که چاپ و نشر شود)

بناء علیه بندهٔ فانی

فرج الله زکی
الکردی

(با کمال سعی در تصحیح قیام بچاپ و نشر آن نموده)

واكتشافات عقليه بديد *
نامه ئيكه بدكتور فيشر مرقوم نموده
بودم نسخ متعددهٔ او منتشر است * وجميع
ميدانندكه درسنهٔ ١٩١٠ مرقوم كرديده *
واز اين نامه گذشته نامه هاى متعدده باين
مضمون قبل از حرب مرقوم [1] ودرجريده ٔ
كليه سانفرانسيسكو نيز اشاره ئى باين

(١) يعنى درآن نامه‌ها اخبار از وقوع حرب عظمى فرموده اند بعين اين عبارت (أيها العقلاء أيها الفضلاء أيها الفلاسفه وأساطين الحكمه ان براكين النار من المواد الملتهبة مدفونه تحت أطباق أوروبا وستنفجر بأدنى شرارة ويجعل عاليها سافلها وتتجاوز الى قارات أخرى فتصبح وجه الارض سعيراً وجحيماً) الى آخر كلامه الاحلى *

﴿ المان بادن ﴾

(جناب پروفسر محترم دکتور فورال معظم)

(علیه بهاء الله الابهی)



ای شخص محترم مفتون حقیقت *

نامه شما که ۲۸ جولای ۱۹۲۱ مؤرخ بود رسید

مضامین خوشی داشت * ودلیل بر آن بود

که الحمد لله هنوز جوانی وتحری حقیقت

مینمائی * قوای فکریه شدید است

مسائل كرديده تاري ان جريده مسلم ومعلوم (١) وهمچنين سمائش فلاسفهٔ وسيع النطر در نطقى كه دركليه داده شد در نهايت بلاغت * لهدا يك نسخه ار آن حريده در حوف اين مكتوب ارسال ميشود *

تاليف آيحاب السه ممد است لهدا اكرحاپچه مطبوع است ارهريك نسحهٔ ئى ار براى ما ارسال داريد *

---

(١) وهو سنة ١٢ حيث قال فى تلك الجريدة ماترجمه ان أوربا اليوم يكمنها سرارة واحدة حتى تشتعل كلها ولا تمضى سنه ١٩١٧ الا وتباد ممالك ويعم طوفان الحروب جميع العالم ؛ ثم تصطلح الامم وتتحد فى الاعتقاد وتنقضى المنازعات العقيمة والحروب المدمرة وتأتي الصلح الاكبر الح

مقصد از طبیعیونی که عقائد شان در
مسئلهٔ الوهیت ذکرشد حزبی از طبیعیونی
تنك نظر محسوس پرست است که بحواس
خمسه مقید ومیزان ادراك نزدشان میزان
حس است که هر محسوس را محسوم شمرند
وغیرمحسوس را معدوم ویامشکوك دانند حتی
وجود الوهیت را بکلی مظنون نکرند *
مراد جمیع فلاسفه عموما نیست چنانست که
مرقوم نموده ئی * مقصود تنك نظران
طبیعیونند * اما فلاسفهٔ الهیون نظیر سقراط
وافلاطون وارسطو فی الحقیقه شایان احترام
ومستحق نهایت ستایشند * زیرا خدمات
فائقه بعالم انسانی نموده اند *
وهمچنین فلاسفهٔ طبیعیون متفننون معتدل

كه خدمت كرده اند *

ما علم وحكمت را اساس ترقى عالم انسانى ميدانيم وفلاسفهٔ وسيع النظر را ستايش مينمائيم* در روزنامهٔ كليه سانفرانسيسكو دقت نمائيد تا حقيقت آشكار گردد [1] *

(١) حيث قال فى النطق المبارك المندرج فى تلك الجريدة ما ترجمته انظر الى فلاسفة العصور الخالية لم تزل سلطنتهم باقية* أما سلطنة الرومان مع عظمتها انقرضت وكذا سلطنة اليونان ولا تسمع لهم اليوم همساً * أما سلطنة أفلاطون وارسطو فلم تزل باقية ولم تزل اسماؤهم فى العالم موضع الاحترام والمذاكرة الخ الخ *

وأما النطق المبارك الذى ألقاه فى كلية اكسفرد على الفلاسفة والطبيعيين فهو أيضاً فى غاية البلاغة وله كمال المناسبة مع هذا اللوح لهذا نذكره نصه فى آخر هذه المجموعة فليراجع

اما قوای عقلیه از خصائص روح است
نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است *
اشعهٔ افتاب در تجدد است ولکن نفس
افتاب باقی و بر قرار *
ملاحظه فرمائید که عقل انسانی
در تزاید و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل
گردد ولکن روح بر حالت واحده است
وعقل ظهورش منوط بسلامت جسم است
جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط
بآن نه * عقل بقوهٔ روح ادراک وتصور
وتصرف دارد * ولی روح قوهٔ آزاد است *
عقل بواسطهٔ محسوسات ادراک معقولات
کند ولکن روح طلوعات غیر محدوده

دارد * عقل در دائرۂ محدوده است وروح غیر محدود * عقل ادراکات بواسطۂ قوای محسوسه دارد نظیر باصره وسامعه وذائقه وشامه ولامسه ولکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه میمائید که در حالت یقظه وحالت خواب سیر وحرکت دارد * شاید در عالم رؤیا حل مسئله ئی از مسائل غامضه مینماید که در زمان بیداری مجهول بود * عقل بتعطیل حواس خمسه از ادراك باز میماند ودر حالت جنین وطفولیت عقل بکلی مفقود لکن روح در نهایت قوت *

باری دلائل بسیار است که بفقدان عقل قوۂ روح موجود * فقط روح رامراتب

ومقاماتی * روح جمادی ومسلم است که
جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم
جماد چنانکه در نزد طبیعیون نیز این سرّ
مجهول مشهود شده که جمیع کائنات حیات
دارند چنانکه در قرآن میفرماید (کل شیء
حی) ودر عالم نبات نیز قوهٔ نامیه وآن قوهٔ نامیه
روح است * ودر عالم حیوان قوهٔ حساسه است
ولی در عالم انسان قوهٔ محیطه است ودر جمیع
مراتب گذشته عقل مفقود ولکن روح را
ظهور وبروز * قوهٔ حساسه ادراک روح
نماید ولکن قوهٔ عاقله استدلال بر وجود آن
نماید * وهمچنین عقل استدلال بر وجود یک
حقیقت غیر مرئیه نماید که محیط بر کائنات است
ودر هر رتبه ئی از مراتب ظهور وبروزی

دارد ولی حقیقتش فوق ادراك عقول حالکه
رتبهٔ جماد ادراك حقیقت نبات وکمال نباتی را
نماید * ونبات ادراك حقیقت حیوانی را
نتواند وحیوان ادراك حقیقت کاشفهٔ انسان
که محیط برسائر اشیاست نتواند * حیوان
اسیر طبیعت است * وازقوانین ونوامیس
طبیعت تجاوز نکند * ولی درانسان قوهٔ
کاشفه ایست که محیط بر طبیعت است که
قوانین طبیعت رادرهم شکند * مثلا جمیع جماد
ونبات وحیوان اسیر طبیعتند * این آفتاب باین
عظمت چنان اسیر طبیعت است که هیچ
اراده ندارد وازقوانین طبیعت سرموئی
تجاوز نتواند * وهمچنین سائر کائنات
ازجماد ونبات وحیوان * هیچیك ازنوامیس

طبیعت تجاوز نتواند * بلکه کل اسیر طبیعتند * ولی انسان هر چند جسمش اسیر طبیعت ولکن روح وعقلش آزاد وحاکم بر طبیعت *

ملاحظه فرمائید که بحکم طبیعت انسان ذی روح متحرك خاکی است أما روح وعقل انسان قانون طبیعت را میشکند مرغ میشود * ودر هوا پرواز میکند وبر صفحات دریا بکمال سرعت میتازد وچون ماهی در قعر دریا میرود واکتشافات بحریه میکند * واین شکستی عظیم از برای قوانین طبیعت است وهمچنین قوهٔ کهربائی این قوهٔ سرکش عاصی که کوه را میشکافد انسان این قوه را در زجاجه حبس مینماید * واین خرق

قانون طبيعت است * وهمچنين أسرار مكنونهٔ
طبيعت كه بحكم طبيعت بايد مخفى ماند
انسان آن أسرار مكنونهٔ طبيعت را كشف
نمايد وار حيز غيب بحيز شهود مى ارد * واين
نيز خرق قانون طبيعت است * وهمچنين
خواص اشياء ار أسرار طبيعت است
انسان اورا كشف مينمايد * وهمچنين
وقائع ماضيه كه از عالم طبيعت مفقود شده
ولكن انسان كشف مينمايد * وهمچنين
وقائع آتيه را انسان باستدلال كشف
مينمايد * وحال انكه هنور درعالم طبيعت
مفقود است * ومخابره ومكاشفه بقانون
طبيعت محصور در مسافات قريبه است
وحال آنكه انسان بآن قوهٔ معنويه

که کاشف حقایق اشیا است ازشرق
بغرب مخابره مینماید * این نیز خرق قانون
طبیعت است * وهمچنین بقانون طبیعت
سایه زائل است ولی این سایه را انسان
در آئینه ثابت میکند * واین خرق قانون
طبیعت است * دقت نمائید که جمیع علوم
وفنون وصنایع واختراعات واکتشافات
کل از أسرار طبیعت بود وبقانون طبیعت
باید مستور ماند * ولی انسان بقوت کاشفه
خرق قانون طبیعت کرده * واین اسرار
مکنونه را ازحیز غیب بحیز شهود آورده
واین خرق قانون طبیعت است *

خلاصه آن قوهٔ معنویهٔ انسان که غیر
مرئیست تیغ را ازدست طبیعت میگیرد

و بفرق طبیعت میرسد وسائر کائنات باوجود
نهایت عظمت ازاین کمالات محروم* انسان را
قوه اراده وشعور موجود ولکن طبیعت
ازآن محروم * طبیعت مجبوراست وانسان
مختار وطبیعت بی شعوراست وانسان باشعور
طبیعت از حوادث ماضیه بی خبر وانسان
با خبر* طبیعت از وقایع آتیه جاهل وانسان
بقوهٔ کاشفه عالم* طبیعت ازخود خبر ندارد
وانسان ازهرچیز باخبر*
اگر نفسی بخطر آید که انسان جزئی
از عالم طبیعت است* وچون جامع این
کمالاتست این کمالات جلوه ئی ازعالم
طبیعت است * پس طبیعت واجد این
کمالاتست نه فاقد * درجواب گوئیم که جزء

تابع کل است ممکن نیست که در جزء
کمالاتی تحقق یابد که کل از آن محروم باشد
و طبیعت عبارت از خـــواص و روابط
ضروریه است که منبعث از حقایق اشیا است
و این حقـایق کائنـات هر چنـد در نهایت
اختلاف است ولی در غایت ارتباط * و این
حقایق مختلفه را جهت جامعـه ئی لازم که
جمیع را ربط بیکدیگر دهد * مثلا ارکان
واعضا واجزاء وعناصر انســان در نهایت
اختلاف است ولی جهت جامعه ئی که آن
تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را بیکدیگر
ربط میـدهد که منتظما تعاون و تعاضـد
حاصل کردد * وحرکت کل اعضا در تحت
قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است

حصول یابد * اما جسم انسان از ان جهت جامعه بکلی بی خبر وحال انکه باراده او منتظما وظیفه خودرا ایفا مینماید *

اما فلاسفه بر دوقسمند * از جمله سقراط حکیم که معتقد بوحدانیت الهیه وثبات روح بعد از موت بود چون رأیش مخالف آراء عوام تنگ نظران بود * لهذا ان حکیم ربانی را مسموم نمودند * وجمیع حکمای الهی واشخاص عاقل دانا چون دراین کائنات نا متناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجهٔ این کون اعظم نا متناهی منتهی بعالم جماد شد ونتیجهٔ عالم جماد بعالم نبات گشت ونتیجهٔ عالم نبات عالم حیوان ونتیجهٔ عالم حیوان عالم انسان * این کون نا متناهی باین

عظمت وجلال نهایت نتیجه اش انسان
شد وانسان ایامی حند در این نشئهٔ انسانی
محن وآلام نا متناهی معذب وبعد مبلائی
بی اثروثمر گست * اگر اینست یقین است
که این کون نا متناهی باجمیع کمالات مسهی
بهذیان ولعو وبیهوده شده نه نتیجه ونه
ثمری ونه بقا ونه اثری عبارت از هذیان
میگردد * پس یقین کردید که چنین
نیست این کارخانهٔ پر عظمت باین شوکت
محیر العقول وباین کمالات نا متناهی عاقبت
منتهی باین هذیان نخواهد گشت * پس البته
یك نشئهٔ دیگر محقق است چنانکه نشئهٔ
عالم نبات از نشئهٔ عالم انسانی بی خبر است

مانیز از ان نشئهٔ کبری که بعد از نشئه
انسانیست بی اطلاع هستیم ولی عدم اطلاع
دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد
ازعالم انسان بکلی بی خبرو مستحیل الادراك
ولی عدم ادراك دلیل بر عدم وجود نیست
ودلائل قاطعهٔ متعدده موجود که این
جهان بی پایان منتهی بحیات انسانی نگردد *
اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه
مجرد است * یعنی تجرد حقیقی وادراك
مستحیل * زیرا انچه بتصور انسان آید ان
حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط است
نه محیط * وادراك انسان فائق ومحیط بران
وهمچنین یقین است که تصورات انسانی
حادث است نه قدیم ووجود ذهني دارد نه

وجود عيني وار اين گذشته تفاوت مراتب
درحيز حدوث مانع از ادراك است * پس
چگونه حادث حقيقت قديمه‌را ادراك كند
چنانكه كفتيم تفاوت مراتب درحيز
حدوث مانع ار ادراك است * جماد ونبات
وحيوان ار قواى عقليۀ انسان كه كاشف
حقايق اشياست بى‌خبراست ولى انسان
ار جميع اين مراتب باخبر * هر رتبۀ عالى
محيط بر رتبۀ سفلى است وكاشف حقيقت
ان * ولى رتبۀ دانى ار رتبه عالى بى خبر
واطلاع مستحيل‌است لهذا انسان تصور
حقيقت الوهيت نتواند * ولى بقواعدعقليه
ونظريه ومنطقيه وطلوعات فكريه
وانكشافات‌وجدانيه معتقدبحضرةالوهيت

میگردد * وکشف فیوضات الهیه مینماید ویقین میکند که هر حسد حقیقت الوهیت غیر مرئیه است ووجود الوهیت غیر محسوس ولی ادلهٔ قاطعهٔ الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیرمرئیه مینماید ولی از حقیقت کما هی هی مجهول النعت است * مثلا مادهٔ اثیریه موجود ولی حقیقتش مجهول وباثارش محتوم حرارت وضیاء وکهربا تموجات اواست * ازاین تموجات وجود مادهٔ اثیریه اثبات میگردد * ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقن بوجود الوهیت گردیم مثلا ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است وعدم عبارت از تحلیل عناصر * زیرا تحلیل

سبب تفريق عناصر مفرده كردد * بس چون نظر در تركيب عناصر كنيم كه ازهر تركيبي كائي تحقق يافته * وكائنات نامتناهي است ومعلول نا متناهي * بس علت حكونه فاني *

وتركيب محصور درسه قسم است لارابع له * تركيب تصادفي وتركيب التزامي وتركيب ارادي * أما تركيب عناصر كائنات يقين است كه تصادفي نيست زيرا معلول بى علت تحقق نيابد وتركيب التزامي نيز نيست زيرا تركيب التزامي آنست كه ان تركيب از لوازم ضروريهٔ اجزاء متركبه باشد ولزوم ذاتي از هيچ شيء انفكاك نيابد نظير نور كه مظهر اشياست وحرارت كه سبب

توسع عناصر وشعاع آفتاب كه از لزوم داتی آفتابست * دراین صورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم داتی ازهر كائني انفكاك نیابد * شق ثالث باقی ماند وان ترکیب ارادیست که یك قوهٔ غیر مرئیه ئی که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصراست وازهر تركيبي كائنی موجود شده است أما صفات وكمالاتی از اراده وعلم وقدرت وصفات قدیمه که از برای ان حقیقت لاهوتیه میشماریم این از مقتضیات مشاهدهٔ اثار وجود درحیز شهود است نه كمالات حقیقی ان حقیقت الوهیت که ادراك ممكن نیست * مثلاچون دركائنات ملاحظه نمائیم كمالات نامتناهی ادراك

کنیم وکائنات در نهایت انتظام وکمال
است گوئیم که ان قدرت قدیمه که تعلق
بوجود این کائنات یافته البته جاهل نیست
پس میگوئیم که عالم است ویقین است که
عاجز نیست پس قدیر است ویقین است که
فقیر نیست پس غني است ویقین است که
معدوم نیست پس موجود است * مقصود
اینست که این نعوت وکمالاتی که ازبرای
الحقیقت کلیه میشماریم مجرد بجهة سلب
نقایص است نه ثبوت کمالاتی که در حیز
ادراك انسا است * لهذا میگوئیم که مجهول
النعت است *

باری الحقیقت کلیه باجمیع نعوت
واوصافش که میشماریم مقدس ومنزه ازعقول

وادراكاتست ولى حون دراين كون نامتناهى
نظر واسع دقت ميكنيم ملاحظه مينمائيم
كه حركت ومتحرك بدون محرك مستحيل
است ومعلول بدون علت ممتنع ومحال*وهر
كائني اركائنات در تحت تأثير مؤثرات
عديده تكون يافته ومستمرا مورد انفعالند
وان مؤثرات نير بتأثير مؤثراتى ديكر
تحقق يابد مثلا نبات بفيض ابر نيسانى تحقق
يابدوانبات شودولى نفس ابر نيردر تحت تدبير
مؤثرات ديكر تحقق يابد وآن مؤثرات نيز
در تحت تأثير مؤثرات ديكر * مثلا نبات
وحيوان ار عنصر نارى واز عنصر مائى كه
باصطلاح فلاسفهٔ اين أيام اكسيجن
وهيدرجن نشو ونما نمايد يعني در تحت تربيت

وتأثیر این دو مؤثر واقع * أما نفس این دو
ماده در تحت تأثرات دیگر وجود یابد *
وهمچنین سائر کائنات از مؤثرات ومتأثرات
این تسلسل یابد وبطلان تسلسل واضح
ومبرهن * پس لابد این مؤثرات ومتأثرات
منتهی بحی قدیر گردد که غنی مطلق
ومقدس از مؤثرات است * وان حقیقت کلیهٔ
غیر محسوسه وغیر مرئیه است * وباید چنین
باشد زیرا محیط است نه محاط وچنین أوصاف
صفت معلول است نه علت * وچون دقت کنیم
ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکروب
صغیر است که در میوهٔ موجود آن میوه
از شکوفه تحقق یافته وشکوفه از شجری
نابت شده وشجر از مادهٔ سیالیه نشو

ونما نموده وآن مادهٔ سیالیه از خاك واب تحقق یافته* حالا حکوبه این میکروب صغیر میتواند ادراك حقایق ان بوستان نماید وبباغبان پی برد وحقیقت ان باغبان را ادراك کند * این واضح است که مستحیل است* ولی ان میکروب اکر هوشیار کردد احساس نماید که این باغ وبوستان واین شجره وشکوفه وثمر بخودی خود باین انتظام وکمال تحقق نیابد * وهمچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت وانتظام بنفسه تحقق نیافته * وهمچنین قوای غیر مرئیه در حیز امکان موجود * ازجمله قوهٔ اثیریه چنانچه کذشت که غیر محسوسه وغیر مرئیه است * ولی

از آثارش * یعنی تموجات واهتزازش ضیاء
وحرارت *وقوهٔ کهربائیه ظاهر وآشکار شود
همچنین قوهٔ نامیه وقوهٔ حساسه وقوهٔ عاقله
وقوهٔ متفکره وقوه حافظه وقوهٔواهمه وقوهٔ
کاشفه این قوای معنویه کل غیر مرئی وغیر
محسوس ولی بآثار واضح وآشکار *

واما قوهٔ غیر محدوده نفس محدود
دلیل بروجود غیر محدود است زیرا محدود
البته بغیر محدود شناخته میشود چنانکه
نفس عجز دلیل بروجود قدرتست ونفس
جهل دلیل بروجود علم ونفس فقر دلیل
بروجود غنا * اگر غنائی نبود فقری نیز
نبود * اگر علمی نبود جهلی نیز نبود * اگر
نوری نبود ظلمتی نیز نبود * نفس ظلمت

دلیل بر نوراست * زیرا ظلمت عدم نوراست
أما طبیعت عبارت از خواص وروابط
ضروریه است که منبعث ازحقایق اشیااست
واین حقایق غیر متناهیه هرچند در نهایت
اختلاف است واز جهتي در نهایت ائتلاف
وغایت ارتباط * وچون نظر را وسعت دهی
وبدقت ملاحظه شود یقین گردد هرحقیقتي
ازلوازم ضروریهٔ سائرحقایق است * پس
ارتباط وائتلاف این حقایق مختلفهٔ نامتناهی را
جهت جامعه ئی لازم تاهر جزئی ازاجزای
کائنات وظیفهٔ خودرا نهایت انتظام ایفا
نماید * مثلا در انسان ملاحظه کن وازجزء
باید استدلال بکل کرد * این اعضا واجزای
مختلفهٔ هیکل انسانی ملاحظه کنید که چه

قدر ارتباط وائتلاف بیکدیگرد ارند
هرجزئی از لوازم ضروریهٔ سایراجزا است
ووظیفهٔ مستقله دارد ولی جهت جامعه که ان
عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط
میدهد که وظیفهٔ خودرا منتظما ایفا مینماید
وتعاون وتعاضد وتفاعل حاصل میگردد
وحرکت جمیع در تحت قوانینی است که از
لوازم وجودیه است اگر در ان جهت جامعه
که مدبر این اجزا است خلل وفتوری حاصل
شود شبههٔ نیست که اعضا واجزاء منتظما
از ایفای وظائف خویش محروم مانند وهر
چند ان قوهٔ جامعهٔ هیکل انسان محسوس
ومرئی نیست وحقیقتش مجهول لکن من
حیث الآثار بکمال قوت ظاهر وباهر * پس

ثابت وواضح شد که این کائنات نامتناهی در
جهان باین عظمت هریك در ایفای وظیفهٔ
خویش وقتی موفق گردند که در تحت ادارهٔ
حقیقت کلیه ئی باشند تا این جهان انتظام
یابد* مثلا تفاعل و تعاضد وتعاون بین اجزای
مترکبهٔ وجود انسان مشهود وقابل انکار
نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت
جامعه ئی لازم دارد که مدیر و مدبر این
اجزا است تا این اجزای مرکبه بالتعاون
وتعاضد وتفاعل وظایف لازمهٔ خویش را
درنهایت انتظام مجری دارند * وشما الحمد لله
واقفید که در بین جمیع کائنات چه کلی وجه
جزئی تفاعل وتعاضد مشهود ومسلم است
أما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب

آشکاراست وبین کائنات جزئیه هر حند
تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکل کردد * بس
جمیع این تفاعلها مرتبط بقوهٔ محیطهٔ کهمحور
ومرکز ومصدر ومحرك این تفاعلها است
مثلا حنانکه کفتیم تعاون وتعاضد در بین
اجزای هیکل انسان مقرر واین اعضا واجزاء
خدمت بعموم اعضا واجزا مینماید * مثلا
دست وپا وجسم وکوش وفکر وتصور
معاونت بجمیع اعضا واجزا مینماید * ولی
جمیع این تفاعلها مرتبط بیك قوهٔ غیر
مرئیهٔ محیطه است که این تفاعلها منظما
حصول مییابد وان قوهٔ معنویه انسانست
که عبارت از روح وعقل است وغیر مرئی
وهمچنین درمعامل وکارخانه ها ملاحظه

نمائید که تفاعل بین جمیع آلات وأدوات است وبهم مرتبط * ولی جمیع این روابط وتفاعل مرتبط بقوهٔ عمومیه‌ئی که محرك ومحور ومصدر این تفاعلها است وان قوهٔ نجار یا مهارت استاد است * پس معلوم ومحقق شد که تفاعل وتعاضد وارتباط بین کائنات در تحت اداره وارادهٔ یك قوهٔ محرکه‌ایست که مصدر ومحرك ومحور تفاعل بین کائنات است وهمچنین هر ترتیب وترکیب که مرتب ومنظم نیست انرا ترکیب تصادفی کوئیم أما هر ترکیب وترتیب که منظم ومرتب است ودر ارتباط با یکدیکر نهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع واز لوازم ضروریهٔ سائر اشیا است کوئیم این ترکیب

ازاراده وشعور ترتیب وترکیب شده است .
البته این کائنات غیر متناهیه وترکیب این
عناصر مفرده که منحل بصور نا متناهیه
شده از حقیقتی صادر گشته که فاقد الشعور
ومسلوب الاراده نیست * این در نزد عقل
واضح ومبرهن است جای انکار نیست
ولی مقصود این نیست که آن حقیقت کلیه را
یا صفات اورا ما ادراك نموده ایم نه حقیقت
ونه صفات حقیقی اورا هیچ یك ادراك
ننموده ایم * ولی میگوئیم این کائنات
نامتناهیه وروابط ضروریه واین ترکیب تام
مکمل لابد از مصدری صادر که فاقد
الاراده وشعور نیست واین ترکیب نامتناهی

که تصور بامتناهی منحل شده منی ر
حکمت کاییه است * این قضیه قابل الانکار
نیست مگر نفسی که مجرد لعناد والحاد
وانکار معانی واضحهٔ اشکار برخیزد وحکم
آیهٔ مبارکه (صم بکم عمی وهم لا یرجعون)
پیدا کند *

واما مسئلهٔ اینکه قوای عقلیه وروح
انسان یکی است قوای عقلیه از خصائص
روح است نظیر قوهٔ متخیله ونظیر قوهٔ
متفکره وقوهٔ مدرکه که از خصائص
حقیقت انسانست مثل شعاع آفتاب که از
خصائص آفتابست * وهیکل انسانی مانند
ائینه است وروح مانند افتاب وقوای عقلیه
مانند شعاع که از فیوضات افتابست وشعاع

ازآئینه شاید منقطع گردد وقابل انفکاک است ولی شعاع از افتاب انفکاک ندارد *

باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ماوراء الطبیعه است وفی الحقیقه ماوراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه بنبات حقیقت انسانی وقوهٔ سمع وبصر ماوراء الطبیعه است * وادراک حقیقت انسان وماهیت قوهٔ عاقله ازبرای عالم نبات مستحیل است * وهمچنین ازبرای بشر ادراک حقیقت الوهیت وحقیقت نشئهٔ حیات بعد از موت ممتنع ومستحیل * أما فیوضات حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است وانسان باید در فیوضات الهیه که من جمله روح است تفکر وتعمق نماید نه درحقیقت

الوهيت* این انتهای ادراکات عالم انسانیست
چنانچه از پیش گذشت * این أوصاف
وکمالاتی که از برای حقیقت الوهیت میشمریم
این را از وجود وشهود کائنات اقتباس کرده‌ایم
نه اینکه بحقیقت وکمالات الهیه پی برده ایم
اینکه میگوئیم حقیقت الوهیت مرید
ومختاراست نه اینست که اراده واختیار
الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را
از فیوضات الوهیت که در حقائق اشیا جلوه
نموده است اقتباس نموده ایم *

أما مسائل اجتماعیهٔ ما یعنی تعالیم حضرت
بهاء الله که پنجاه سال پیش منتشر شده جامع
جمیع تعالیم است وواضح ومشهود است که
نجاح وفلاح بدون این تعالیم از برای عالم

انسانی مستحیل وممتنع ومحال * وهر ورقه‌ئی
از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این
تعالیم آسمانی موجود ومشهود بیند * این تعالیم
مانند شجریست که میوهٔ جمیع أشجار دراو
موجود بنحو أکمل * مثلا فیلسوفها مسائل
اجتماعی را بنحو أکمل در این تعالیم آسمانی
مشاهده مینماید * وهمچنین مسائل حکمیه
بنحو اشرف که مقارن حقیقت است *
وهمچنین أهل ادیان حقیقت دین را در این
تعالیم آسمانی مشهودا میبینند که بأدلهٔ قاطعه
وحجت واضحه اثبات مینماید که حقیقت
علاج حقیقی علل وامراض هیئت عمومی عالم
انسانیست * اگر این تعالیم عظیمه انتشار
یابد هیئت اجتماعی عموم انسانی از جمیع

مخاطرات وعلل وامراض مزمنه نجات یابد وهمچنین مسئلهٔ اقتصاد بهائی بهائی بهائی بهاب آرزوی عمال ومنتهی مقصد احزاب اقتصاداست

بالاختصار جمیع احزاب را بهره ونصیبی از تعالیم بهاء الله * چون این تعالیم در کنائس در مساجد درسائر معابد ملل اخری حتی بوده‌ئیها وکونفیشیوریها وکلوب احزابها حتی مادیون اعلان گردد کل اعتراف نمایند که این تعالیم سبب حیاة جدیدی ازبرای عالم انسانیست وعلاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی * ابدا نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرد استماع بطرب اید واذعان باهمیت این تعالیم نماید وگوید هذا هوالحق وما بعد الحق الا الضلال المبین

درآخر قول این حمد کلمه مرقوم میشود
واین از برای کل حجت و برهان قاطع است
تفکر دران فرمائید که قوهٔ ارادهٔ هر پادشاه
مستقلی در ایام حیاتش نافذ است * وهمچنین
قوهٔ ارادهٔ هر فیلسوفی درحد نفر از تلامید
در ایام حیاتش مؤثر * أما قوهٔ روح القدس
که در حقائق انبیا ظاهر وباهر است قوهٔ
ارادهٔ أنبیا بدرجه‌ئی که هزاران سال دریك
ملت عظیمه نافذ وتأسیس خلق جدید مینماید
وعالم انسانی را از عالم سابق بعالم دیگر نقل
مینماید ملاحظه نمائید که چه قوه است این
قوهٔ خارق العاده است * وبرهان کافی
برحقیت أنبیاء وحجت بالغه بر قوت

وحی است * وعلیك البهاء الابهی
حیفا ۲۱ سبتمبر ۱۹۲۱

﴿ عبد البهاء عباس ﴾



أی ثابت بر پیمان نامهٔ شما رسید *
مضمون بسیار عجیب زیرا این شبهات تازه
اشتهار نیافته * قرون واعصار متوالیه است
که در اروپا این زمزمه بلند است *
وهمچنین در قرون اولی در آسیا انتشار داشت
ولی در هر عهد قوهٔ نافذهٔ کلمة الله بنیان این
شبهات برانداخت ونور مبین مانند آفتاب

اشراق نمود * چه که ادله وبراهین این بی
خردان أوهن ازبیت عنکبوت ودرنهایت
سستي وضعف مشهود * هرچند عاقلان
ایران متابعت مادیون فرنگیان خواهند
وپیروی طبیعیون اروپ تقلیداً آرزو دارند
ولی از قواعد وأصول آنان بی خبرند واز
ادله وحجج وموضوع ومحمول ایشان بی
اطلاع * اروپائیان در مذهب طبیعی بحسب
فکر وآرای خویش محققند ولی طبیعیون
ایران مقلد * لهذا بافرنگیان دراین مسئله
مباحثه وبیان آسان * زیرا بقاعده ودلیل
صحبت میدارند وانسان بقاعده جواب
میدهد * ولي بااین مقلدان ایران بسیار مکالمه
مشکل است * زیرا آنچه میگویند صرف

مدعاست نه دلیل ونه برهان * مثلا مسئلهٔ
عناصر بچنین است که ایرانیان میگویند
علمای طبیعیون این مسئله را چنین ترتیب
میدهند و براین اساس جمیع مسائل طبیعیه را
تأسیس مینمایند * زیرا این أصل مذهب
آنان است * ومسائل دیگر تمامها فروع
وآن اینست که درعالم وجود عناصر بسیطه
هریك جزء واحد است وقابل تجزی وتفصیل
نیست وجمیع کائنات ترکیب این عناصر
مفرده یعنی مرکب از اجزاء متنوعه اند یعنی
عناصر بسیطه را تشبیه بحروف نمایند
وحروف تجزی نشود مثلا ألف مفرد است
این را از هم تجزی نتوان نمود أما کائنات سائره
بمنزلهٔ کلمه اند که مرکب از حروف متعدده اند

کلمه را تفصیل وتحری توان نمود * باری
گویند که چون در جمیع موجودات ملاحظه
نمائی واضح ومشهود است که این عناصر
بسیطه بصور نامتناهیه منحل وترکیب
شده است هر ترکیبی کائنی از کائنات موجوده
وچون این ترکیب تحلیل گردد عدم نسبي
واضافي تحقق یابد* زیرا عدم محض را مستحیل
ومحال دانند * مثلا گویند اجزائی ترکیب
شده است واز آن ترکیب انسان تحقق
یافته * چون این ترکیب تحلیل گردد این کائن
بشری از میان برود * ولی آن اجزاء أصلیه
وعناصر فردیه باقی وبر قرار است *
پس تحقق کائنات از ترکیب است وتشتت
موجودات از تحلیل این ترکیب وتحلیل متتابع

ومترادف ومسمر دراین صورت چه احتیاج
بحی قدیر * این خلاصهٔ برهان آنان ودلیلشان
برعمشان واصح وعیان * در وقت بحث این
مسئله را تأسیس نماید * چون این مسئله
مبنی برقواعد وأصول است * لهذا جواب
آسان وبکمال اختصار بیان بطلان این قضیه
میتوان نمود * چنانکه بافلاسفهٔ اروپ
وأمریك بتکرار این مسئله درمیان آمد
وبچند کلمه جواب قناعت نمودند * وتسلیم
کردند * درجواب گفته شد که این ترکیب که
اس أساس وجود وسبب حیات کائنات است
از أقسام ثلاثهٔ ترکیب کدام یك است زیرا
ترکیب یا تصادفی است ویالزوم ذاتی ویا ارادی
یعني تحت ارادهٔ الهیه * اگر بگوئیم ترکیب

کائنات تصادفی است معلول بیعلت لازم
آید * واین ممتنع ومحال است که معلول بیعلت
تحقق یابد * بطلان این قضیه بدیهی است
واگر این ترکیب لزوم ذاتیست در اینصورت
تحلیل ممتنع ومستحیل * أبدیت وسرمدیت
از لوازم ذاتیهٔ ان * این هم که نیست *
پس حه ماند ترکیب ارادی یعنی باراده‌ٔ حی قدیم
هذا هو الحق وما بعد الحق الا الضلال المبین
ودر این مورد در سؤال وجواب مس بارنی
بحی دقیق در این قضیه کردیده * واما تفاوت
بین نفوس وپستی وبلندی وبرتری وبهتری
طبیعیون دوقسمند * قسمی برآنند که این
بهتری وبرتری وتفاوت بین بشر در أصل
خلقت است باصطلاح آنها از مقتضای عالم

طبیعت است وگویند که تفاوت بین نوع
واضح است که طبیعی است * مثلا نوع
اشجار تفاوت وامتیار شان طبیعی است
وحیوان نیز تفاوت طبیعی دارد حتی درجماد
نیز تفاوت طبیعی است * یکی معدن
سنك است ودیگری معدن لعل بزآب ورنك
یکی صدف است ودیگری خزف * وقسم
دیگر از فلاسفهٔ قدما برآنند که تفاوت بین
بشر وامتیار عقول وهنر از تربیت است
زیرا اشجار کج تربیت راست گردد ودرخت
بی ثمر بیابانی بستانی شود وپیوند گردد
وبارور شود وشاید تلخ است شیرین شود
میوه اش صغیر است کبیر گردد ولذت
وحلاوت یابد وبرهان اعظمشان اینست

که ریکیان افریك قاطنة وحشی ونادانند ومتمدنان امریك قاطبة دانا وهوشمند واین واضح است که تفاوت این دو فرقه مبنی برتجربه وتربیت است * این قول فلاسفه وحکما است * ولی انبیا برآنند که در أصل فطرت تفاوت مسلم ومبرهن وفصاما لعصکم علی بعض قضیه‌ئی محتوم ومعلوم * البته نفوس بشر در أصل فطرت متفاوتند * اکر اطفال معدود از یك پدر ویك مادر در مکتب واحد وتعلیم واحد وتربیت واحده وتغذاء وطعام واحد پرورش یابند بعضی بنهایت علم ودرایت رسند وبعضی متوسط باشند وبعضی هیچوجه تعلیم نگیرند * پس معلوم شد که تفاوت در بین بشر از تفاوت مراتب

ومولد ید هریك از آلهه هستند چه که ایجاد صنعت الله است * در این صورت طبیعیون ایران معتقد بالله هستند ولی آلهه متعددهٔ غیر متناهیه * ملاحظه نمائید که بیان چگونه مشوش است ولی طبیعیون اصلیون اروپ چنین نگویند * برانند که عناصر بسیطه بصور نامتناهیه ترکیب گردد * وهر صورتی کائی از کائنات شود وچون تحلیل یابد آن کائن بعدم اصلی یابد * واما مسائل دیگر که بحث ونقل از طبیعیون نموده بودید که فرد اکمل در نوع بشر دارای کمالات نامتناهیه است * واز شدت ذکاء وفطانت کشف اسرار کائنات نماید واز هزار سال بعد خبر دهد این قول مانند دانه

افنائی است که مرغان معصوم را شکار کند ومقصد شان اینست که این وسائل در بدایت با منددین بالله محاوره ومجالست ومؤانست نمایند تا کم کم از صراط مستقیم منصرف کنند *

أی أحبای الهی باید هر یك در این مسائل حمال ملکه حاصل کنید که بقوۀ برهان انبیا ورسل باذانان وبو هوسان را لسان قطع نمائید * زیرا أنبیای الهی نفوس مقدسۀ انسانی * واما ما دون اسیر ومفتون طبیعت وشیطان نفسانی * الهه مظاهر رحمانی غالب بر تمائیل حیوانی گردد * انذارات جمال مبارك بملوك أرض نهایت صراحت بدون تأویل واحتیاج تفسیر

دراثبات قوهٔ قدسیهٔ ما وراء الطبیعه برهان
کافي وافی است * سور ملوك را مطالعه
نمائید * وخطابهای شدید را دقت کنید
وانذارات عظیمه را ملاحظه نمائید وخطاب
﴿یا أیتها النقطة الواقعة فی شاطیء البحرین را﴾
تمعن فرمائید وخطاب بطهران را نیز
اندك ملاحظه کنید وخطاب بسواحل نهر
رین را از نظر بگذرانید وتطبیق بوقوعات
حاصله کنید که جمیع این انذارات درمدتي
قلیله تحقق یافت * آیا با دراك بذكاء طبیعي کشف
این وقوعات مهمه دراندك زمان بیانی
ممکن است * وتحقق این وقوعات درایام
قلیله تصور میشود لا والله مگر آنکه بقوهٔ
ملیك مقتدر تحقق یابد وبکلمهٔ نافذه اش

مجری کند وار بیش خبر دهد * فرصتی
نیست والا اراین مفصلتر مرقوم
میشد * وعلیك البهاء الابهی



*(جین حضرت سلام * علیه التحیة والثناء)*



ای مفتون واشفتهٔ حقیقت * نامهٔ
شما رسید دلیل بران بود که از افق وجدان
صبحی تابان طلوع نموده * امید چنانست
که پس از طلوع صبح آفتاب درخشنده
جهان اشراق نماید که پرتو بر آفاق زند *
معلوم آنجناب بوده که عالم وجود محتاج

مربی ومعلم است * ومربی دو قسم است
مربیان عالم طبیعت ومربیان عالم حقیقت
اگر زمین را بحال طبیعت بگذاری جنگل
وخارستان گردد * ولی چون دست باغبان
مهربان عیان آید جنگل بوستان شود
وخارستان گلستان گردد * پس معلوم شد
که در عالم طبیعت تربیت لازم است *
وهمچنین ملاحظه فرما که نوع بشر اگر از
تربیت وتعلیم محروم ماند جسم مسموم گردد
چه که اقوام متوحشه بهیچوجه از حیوان
امتیازی ندارند * مثلا چه فرق است میان
سیاهان افریک وسیاهان امریک * اینها خلق
الله القر على صورة البشر ند * آنان متمدن
وباهوش وفرهنگ * حتی در این سفر در مجامع

ومدارس وکنائس سیاهان درواشنگتن
صحنهای متصل شد * مانند هوشمندان
اوروپ تمام کتبها را میخوانند پس چه
فرق است میان این دو نوع سیاه * یکی در اسفل
جهل ودیگری در اوج مدنیت جز تربیت *
یقین است تعلیم وتربیت سبب عزت آنان
وعدم تربیت سبب ذلت ایشان میشود * پس از
این معلوم شد که تربیت از لوازم عالم مدنیت
است *

ومدنیت بر دو قسم است مدنیت عالم طبیعت
ومدنیت عالم حقیقت که تعلق بعالم أخلاق دارد
وتا هر دو در هیئت اجتماعیه جمع نشود
فلاح ونجاح حاصل نشود * ملاحظه نمائید
که در جهان اوروپ مدنیت طبیعیه خیمه

براوراحته ولكن چه قدر تاريك است *
جميع افكار متوجه منازعة در بقا است
هر روز تجديد سلاح است وتزييد مواد
التهاب * آرام بكلى منقطع و نفوس در زير بار
ذلیل وحیران * زیرا مدنیت اخلاق
وروحانيت واحداث نفحات الله بكلى مفقود
بارى همچنانكه در عالم طبيعت مربى
ومعلم لازم همچنين در عالم حقيقت يعنى عالم
جان و وجدان وشيم واخلاق وفضائل بى پايان
وكمالات حقيقى عالم انسانى وسعادت دوجهان
معلم ومربى واجب *
مؤسس مدنيت طبيعى فلاسفة ازمند
ومعلم مدنيت حقيقت مظاهر مقدسة
الهيه اند * لهذا اگر عالم انسانى ازمربى

طبیعی و مربی حقیقی محروم ماند یقین است
باسفل درکات عالم حیوانی مبتلا گردد *
مدنیت طبیعی مانند زجاج است * و مدنیت
الهی مانند سراج * مدنیت جسمانی مانند جسم
است و مدنیت الهی مانند روح * این زجاج را
سراج لازم و این جسد را روح واجب *
چند رسالهٔ جالینوس حکیم را مطالعه نما که
در ترقیات مدنیت عالم انسانی تألیف نموده
میگوید عقائد دینیه اراعظم وسائط عالم
مدنیت وانسانیت است چنانکه در این زمان
ملاحظه میکنیم گروهی را که مسیحیانند
چون در عقائد دینیه ثابت و مستقیمند عوام
این فرقه فیلسوف حقیقی هستند * زیرا
باخلاق و اطواری مزینند که اعظم فیلسوف

بعد از زحمت وسلوك وریاضت سنین کثیره تحصیل مینماید * عوام این فرقه در نهایت کمال بفضائل متحلی هستند انتهی *

پس معلوم شد از برای عالم انسانی مربی حقیقی عمومی لازم تا احزاب متفرقه را در ظل کلمهٔ واحده جمع کند وملل متخاصمه را از چشمهٔ واحده بنوشاند وعداوت وبغضا را مبدل بمحبت وولا نماید وجنگ وجدال را بصلح وسلام انجام دهد چنانچه حضرت رسول علیه الصلاة والسلام قبائل متحاربهٔ متخاصمهٔ متوحشهٔ عربان بادیه را بیکدیگر التیام داد ودر ظل خیمهٔ وحدت در آورد این بود که آن عربان بادیه ترقی عظیم نمودند ودر عالم کمالات معنویه وصوریه علم افراختند وعزت ابدیه

یافتند * وهمچنین حضرت مسیح علیه السلام
ملل متنافره متباغضه متخاصمه یونان رومان
سریان کلدان آشوریان اجناسان را که در
نهایت بغض وعداوت بودند در معین واحد
جمع کرد و ارتباط تام بخشید * پس واضح ومعین
شد که از برای عالم انسانی مربی ومعلم عمومی
لازم * وآنان مظاهر مقدسهٔ الهیه اند
واگر نفوسی گویند که ما از خواصیم واحتیاج
تعلیم نداریم * مثل آن است که خواص
امرای لشکری بگویند ما در فنون حرب
ماهریم محتاج بسردار نیستیم * این
واضح است که این قول بی اساس است
جمیع لشکر چه از خواص چه از عوام کل
محتاج سردارند که مربی عمومی است

وهدا كاف واف لمن القى السمع وهو
شهيد وعليك البهاء الابهى
﴿ عبد البهاء عباس ﴾

قزوين حضرت حكيم باشى عليه بهاء الله الابهى



اى حكيم الهى * از بدايت تاريخ تا بوم
هذا در دنيا دو صنف طبيبان موجود
اطباى الهى و اطباى طبيعى * و در كتب
وصحف مذكور * نفوس مباركى طبيبان الهى
بودند وتشخيص امراض معنوى مينمودند
و بدرياق الهى معالجه ميفرمودند * آن طبيبان
در دبستان الهى تحصيل طبابت كردند * لهذا
امراض مزمنهٔ نفوس انسانى را بلكه عالم

مهلکهٔ آفاق را تشخیص مینمودند ومعالجه میفرمودند * وهمچنین طبیبان طبیعی آمدند ورحمات بسیار کشیدند * بیماران را پرستار بودند * وعلیلان را معالجهٔ ابدان مینمودند این دو فرقه هردو خادم عالم انسانی بودند وفوائد عظیمه از هردو صنف درمیان * ولی تو شکر کن خدارا که طبیب دل وجانی وحکیم جسم وابدان * مریضان روحانی را داروی رحمانی دهی وعلیلان جسمانی را علاج ودرمانی ربانی نمائی * جامع دو طبابتی وحائز دو منقبت * این است عین موهبت این است فضل ورحمت که تورا موفق بخدمت یار واغیار نموده ومظهر الطاف بیشمار فرموده * جمیع نفوس خواه خویش

وخواهرانیکه که از قزوین مرور نموده اند وبا انها ملاقات شده کل از نوراضی وممنون وخوشنود بند * از این جهت عبدالبهاء عنایة خدمت تو میخورد وآرزوی موفقیت تو مینماید * ای کاش من نیز از این خدمت نصیبی داشتم وبهره ئی میبردم لکن یختص برحمته من یشاء « جمیع یاران روحانی را تحیت ابدع ابهی با کمال اشتیاق برسان وعلیک البهاء الابهی

﴿ عبدالبها عباس ﴾

﴿ منشی ششم کنگرهٔ بین المللی ﴾
(آزادی خواهان ادیان پارس)

هو الله

دوست عزیز محترما * نامهٔ شما رسید
ومضمون سبب سرور وجدان گردید زیرا
دلالت میکرد که جمعی از خیرخواهان عالم
انسانی همت گماشته اند که کنگرهٔ ادیان
تشکیل نمایند تا سبب الفت بین ادیان شوند
وحقیقت دین واساس ادیان الهی آشکار گردد
وسوء تفاهم نماند * این مقصد جلیلی است
زیرا اعظم خدمت بعالم انسانی است واز
سنوحات رحمانیه است * امیدوارم که این
انجمن موفق بر تألیف قلوب اهل عالم گردد

وسائب صلح بين اديان شود * تا بيكانكي
در عالم انسانی نماند * جميع اديان بعالم
يكانكي يعني وحدت عالم انسانی درآيند *
وبسيار آرزو داشتم كه دراين كنكرهٔ بين
المللی حاضر كردم * ولی افسوس كه
در مصرم وضعف بنيه واستيلاء امراض
مانع از حضور است لهذا بكمال خجلت
عذر از حضور ميخواهم وچند سطری در
اينخصوص مينكارم *
عقلاء بشر كه ممنون حقيقتند در نزد آنان
واضح ومسلم است كه مقصد از ظهور مظاهر
مقدسهٔ الهيه وانزال كتب وتأسيس دين
الهی الفت بين بشر است ومحبت بين افراد
انسانی * دين اساس وحدت روحانيه است

وحدت افکار است وحدت احساسات است وحدت آداب است وروابط معنویه بین عموم افراد * تا عقول نفوس تربیت الهی شود وبما بماند وتحری حقیقت کنند ودر مقامات عالیهٔ کمالات انسانی رسند ومدنیت الهیه تأسیس گردد * زیرا در عالم وجود دو مدنیت موجود * یکی مدنیت طبیعی مادی که خدمت بعالم اجسام نماید * ودیگری مدنیت الهی که خدمت بعالم اخلاق مینماید مؤسس مدنیت مادی عقلاء بشرند ومؤسس مدنیت الهیه مظاهر مقدسهٔ الهی * دین اساس مدنیت الهیه است * ومدنیت مادیه بمنزلهٔ جسم است ومدنیت الهیه بمنزلهٔ روح * جسم

بیروح مرده است ولو در نهایت طراوت
ولطافت باشد * باری مقصد از دین روابط
ضروریهٔ وحدت عالم انسانی است و این است
اساس ادیان الهی * این است فیض ابدی الهی
این است تعالیم و نوامیس الهی * این است
نور حیات ابدی * هزار افسوس که این اساس
مبین متروک و محجوب جمیع ادیان ولی تقالیدی
ایجاد کرده اند که هیچ ربطی باساس دین
الهی ندارد * وچون این تقالید مختلف است
از اختلاف جدال حاصل * وجدال منتهی
بقتال گردد وخون بیچاره گان ریخته شود
اموال بتالان وتاراج رود اطفال بیکس
واسیر مانند * دین که باید سبب الفت باشد
مورث کلفت شود دین که باید شهد فائق باشد

رهرقابل کردد* دین که باید سبب نورانیت
عالم انسانی باشد سبب ظلمات شده است
دین که سبب حیات ابدی است سبب ممات
شده * پس تا این تقالید در دست است واین
دام تزویر درشست از دین جز مضرت بعالم
انسانی حصول نپذیرد* پس باید این تقالید کهنهٔ
پوسیده را که معمول بادیان است تمامه
ریحت وتحری اساس ادیان الهی کرد* وچون
اساس ادیان الهی یکی است وحقیقت است
وحقیقت تعدد وتجزی قبول ننماید لهذا اتحاد
والفت تام بین جمیع ادیان حاصل شود *دین
الهی درنهایت کمال وجمال درانجمن عالم انسانی
جلوه نماید * پس این کنگرهٔ محترم باید این
پرده‌های تقالیدرا بدرد*این روائدرا ازمیان

﴿ سه ده *حاب حسين قمل علي اراهل ﴾

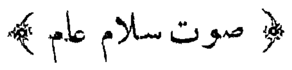
(سه ده اصفهان عليه التحية والثناء)



أي طالب حقيقت روزي حضرت أمير المؤمنين عليه السلام بربالای بام بود شخصي بآکام فریاد برآورد که یا علی نفس محفوظ الهی داری که در صون حمایت أو محفوظ ومصونی فرمود بلی عرض کرد پس خودرا بیائین انداز فرمود طالب مطلوب را امتحان نماید نه که مطلوب طالب را

امتحان وآزمایش کند و همچنین قرآن را تلاوت
کند هر نبی که زبان بامتحان کشود
عاقبت بخسران افتاد زیرا کلمهٔ میزان أو تحمل
ثقل أعظم ننمود و میزان متلاشي شد *
از حضرت رسول روحی له الفدا ازغیب
سؤال کردند جواب فرمود (لو علمت الغیب
لاستکثرت من الخیر ولا أعلم ماذا یفعل بی
ربکم غدا) این نص قرآن است روایت نیست
ولکن انظر الی الاشاره وتلك الشاره ان
الامر صعب مستصعب لایحمله الا ملك
مقرب أو نبی مرسل * وهذا نص الحدیث
ثم اعلم ان النجم ثاقب والقلب راغب والبحر

زخار والشجر دوار * البيت معمور والقبر
مطمور والسعي مشكور تمسك بالعروة
الوثقى التي لا انفصام لها وعليك
البهاء الابهى (عبدالبهاء عباس)





این مسجون چهل ساله بعد از آزادی
مدت سه سال یعنی از سنهٔ هزار و نهصد و ده
تا نهایت سنهٔ هزار و نهصد و سیزده در اقلیم
اروپا و قارهٔ وسیع امریکا سیر و سفر نمود
و با وجود ضعف و ناتوانی شدید در جمیع

شهرها در محافل عظمی وکنائس کبری
نعره زنان نطقهای مفصل کرد وآنچه که
در الواح وتعالیم بهاء الله در مسئلهٔ جنگ
وصلح بود انتشار داد *

حضرت بهاء الله تقریبا شصت سال پیش
تعالیمی انتشار فرمود وآهنگ صلح عمومی
بلند کرد * ودر جمیع الواح ورسائل بصریح
عبارت از این وقائع حالیه خبر داد که عالم
انسانی در خطر عظیم است * ودر استقبال
حرب عمومی محتوم الوقوع * زیرا مواد
ملتهبه در خزائن جهنمیهٔ اروپا بشرارهٔ منفجر
خواهد گشت * از جمله بالکان ولکان
خواهد کرد وخریطهٔ اروپ تغییر خواهد
یافت * لهذا عالم انسانی را دعوت بصلح

عمومی ورمود والواحی ملوك وسلاطین
بکاشت * ودران الواح مصرات شدیدهٔ
جنك بیان فرمود وفوائد ومنافع صلح عمومی
آشکار کرد که حرب هادم بنیان انسانی است
وانسان بنیان الهی * صلح حیات مجسم است
وحرب ممات مصور * صلح روح الهی است
جنك نفثات شیطانی * صلح نور آفاق است
وجنك ظلمت علی الاطلاق *

جمیع أنبیاء عظام وفلاسفهٔ قدماء وکتب
الهیه تشیر صلح ووفا بودند وتدیر جنك
وجفا * این است أساس الهی این است فیض
آسمانی این است أساس شرایع الهی

باری من در جمیع مجامع فریاد زدم که أی عقلای
عالم وای فلاسفهٔ غرب وأی دانایان روی

زمین ابر تاریکی در پی که افق انسانی را
احاطه نماید * وطوفان شدیدی در عقب
که کشتیهای حیات بشر را درهم شکند
وسیل شدیدی عنقریب مدن ودیار اروپ را
احاطه کند * پس بیدار شوید بیدار شوید
هوشیار گردید هوشیار گردید * تا جمیع
بنهایت همت برخیزیم وبعون وعنایات الهیه
علم وحدت انسانی برافرازیم * وصلح
عمومی ترویج کنیم تا عالم انسانی را از این
خطر عظیم نجات دهیم *

در آمریک واروپ نفوس مقدسی
ملاقات شد که در قضیهٔ صلح عمومی همدم
وهمراز بودند ودر عقیدهٔ وحدت عالم انسانی
متفق وهم آواز ولی افسوس که قلیل بودند

واعاظم رجال را گمان چنان بوده که تهییج جوش وتزیید قوای حربیه سبب حفظ صلح وسلام است * وصراحةً بیان شد که نه چنین است * این جیوش حراره لا بد روزی بمیدان آید واین مواد ملتهبه لا بد منفجر گردد * وانفجار منوط بشراره است که بغتةً شعله بآفاق زند ولی از عدم اتساع افکار وکوری أبصار این بیان ادعان نمیشد تا انکه بغتهً شرارهٔ بالکان را ولکان نمود *

در بدایت حرب بالکان نفوسی مهمهٔ سؤال نمودند که آیا این حرب بالکان حرب عمومی است درجواب ذکر شد که منتهی بحرب عمومی گردد *

باری مقصود این است تقریبا پنجاه
سال پیش حضرت بهاء الله تحذیر از این خطر
عظیم فرمود * هرچند مضرات جنگ پیش
دانایان واضح وآشکار بود ولی حال نزد
عموم واضح ومعین گشت که حرب آفت
عالم انسانی است وهادم بنیان الهی وسبب
موت أبدی ومخرب مدائن معموره وآتش
جهان گیر ومصیبت کبری * لهذا نعره
وفریاد است که از هر طرف باوج اعلی میرسد
آه وفغان است که زلزله بارکان عالم
انداخته است * أقالیم معموره است که
مطموره میگردد از صجیج أطفال بی
پدر است که چشمها گریان است واز فریاد
واویلای زنان بیچاره است که دلها در سوز

وكداراست * وبعرة وا أسفا واو يلاست
كه ازدلهاى مادرها بلنداست وآه وفغاست
كه از پدرهاى سالخورده باوج آسمان ميرسد
عالم آفرينش از آسايش محروم است *
صداى توپ وتفنگ است مانند رعد ميرسد
ومواد ملتهبه است كه ميدان جنگ را
قبرستان جوانان نورسيده مينمايد * انچه
كويم بد تر از آن است *
أى دول عالم رحمى بر عالم انسانى * أى
ملل عالم عطف نظرى بر ميادين حرب *
أى دانايان بشر ازحال مظلومان تفقدى *
أى فلاسفهٔ غرب در اين بليهٔ عظمى تعمقى
أى سروران جهان در دفع اين آفت تفكري
أى نوع انسانى در منع اين دردندكى تدبرى

حال وقت آن است که علم صلح عمومی
بر افرازید واین سیل عظیم را که آفت
کبری است مقاومت نمائید * هرچند این
مسجون چهل سال در حبس استبداد بود
ولی هیچوقت مثل این ایام متأثر و متحسر
نبوده * روح در سرور و کدار است وقلب
در نهایت اسف والتهاب * چشم گریان است
وجگر سوزان * بکوشید و بنالید و بشتابید
تا آبی بر این آتش پر شعله بریزید بلکه
بهمت شما این نائرهٔ جهان سوز خاموش
گردد *

أی خداوند مهربان بفریاد بیچارگان
برس * أی پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم
فرما أی خداوند بی نیاز این سیل شدید را

قطع کن * أی خالق جهانیان این آتش
افروخته را خواموش کن * ای دادرس
فریاد یتیمان برس * ای داور حقیقی مادران
جگرخون را تسلی ده * أی رحمن رحیم
بر چشم گریان ودل سوزان پدران رحم نما
این طوفان را ساکن کن واین جنگ
جهانگیر را بصلح وآشتی مبدل
فرما * توئي مقتدر وتوانا وتوئی
بینا وشنوا ﴿ع ع﴾
(مدیر روفارئس محلهٔ شرقی لندن)



دوست محترم من * نامهٔ شما رسید
از آن روابط روحانی که منبعث از جان

ووجدان بود بهايت سرور حاصل شد *
دراين سفر هر چند مشهود وواضح كرديد
كه عالم غرب درمدنيت ماديه ترقيات فوق
العاده نموده ولى مدنيت الهيه نزديك است
كه بكلى فراموش شود * زيرا جميع افكار
در عالم طبيعت غرق كرديده * هر چه هست
جلوه جهان طبيعت است نه جلوه الهى *
وچون در عالم طبيعت نقائص بسيار لهذا
أنوار مدنيت الهيه پنهان وطبيعت حكمران
شده است * در عالم طبيعت قوهٔ اعظم تنازع
در بقاء است * واين منازعهٔ در بقا منبع
ومنشأ جميع مشكلها وسبب جنگ وجدال
وعداوت وبغضاء بين جميع بشر است *

زیرا در عالم طبیعت ظلم وجود ستمدی و آرزوی
غلبه و تعدی بر حقوق سائرین و صفات غیر
ممدوحه که از رذائل عالم حیوانی است
موجود * پس تا مقتضای طبیعت بین بشر
حکمران است فلاح و نجاح محال زیرا فلاح
و نجاح عالم انسانی بفضائل و خصائلی است
که زینت حقیقت انسان است * و آن مخالف
مقتضای طبیعت است * طبیعت جنگجو
است طبیعت خونخوار است * طبیعت
ستمکار است * طبیعت غافل از حضرت
پروردگار است * این است که ملاحظه
میفرمائید که این صفات درنده گی در عالم
حیوانی طبیعی است * لهذا حضرت پروردگار
محض لطف و عنایت بعث رسل و انزال کتب

فرمودند تا تربیت الهی عالم انسانی از فساد
طبیعت و ظلمت نادانی نجات یافته بکمالات
معنوی و احساسات وجدان و فضائل روحانی
موفق گردد و مصدر سنوحات رحمانی شود
این است مدنیت الهی *

امروز در عالم انسانی مدنیت مادی
مانند زجاج در نهایت لطافت است * ولی هزار
افسوس که این زجاج محروم از سراج است
و سراج مدنیت الهیه است که مظاهر مقدسهٔ
الهیه مؤسس آیند *

باری چون این قرن قرن انوار است
قرن ظهور حقیقت است قرن تربیات است
هزار افسوس که هنوز در بین بشر تعصبات
جاهلیه و منازعات طبیعیه و خصومة و عداوت

در جهات متباین است * وجمیع این ضررها
از آن است که مدنیت الهیه بکلی ازمیان
رفته وتعالیم انبیا فراموش گردیده * مثلا
نص تورات است که جمیع بشر خلق رحمانند
ودر ظل الطاف پروردگار نه خلق شیطان
نص انجیل است که آفتاب الهی بر مطیع
وعاصی جمیع پرتو انداخته * ودر قرآن
میفرماید لاتری فی خلق الرحمن من تفاوت
این است اساس مظاهر مقدسهٔ الهیه ولی
هزار افسوس که سوء تفاهم بکلی بنیان انبیاء را
برانداخته * لهذا دین که باید سبب محبت
والفت باشد ومؤسس وحدت عالم انسانی
گردد سبب بغض وعداوت گردیده *

شش هزار سال است که در بین بشر

خونریزی و درنده گی است که از خصائص
عالم حیوانی است ولی بظاهر نام تعصب
دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی نهاده اند
و تیشه بر ریشهٔ عالم انسانی میزنند * صد
هزار افسوس *

باری من در جمیع ممالک غرب سیاحت
نمودم و در جمیع مجامع و کنائس نطقی
بموجب تعالیم حضرت بهاء الله اعلان وحدت
عالم انسانی نمودم و ترویج صلح عمومی کردم
نعره زنان جمیع را بملکوت الهی دعوت
نمودم که الحمد لله شمس حقیقت از افق شرق
در نهایت لمعان اشراق نموده و بر جمیع
آفاق پرتو انداخته * پرتو او تعالیم آسمانی است
وآن اعلان وحدت عالم انسانی است و ترویج

صلح عمومی وتحری حقیقت وتاسیس الفت
ومحبت بقوهٔ دیانت وتطبیق علم وعقل ودین
وترك تعصب دینی وجنسی ووطنی وسیاسی
وتعمیم معارف عمومی وتحکیم محکمهٔ کبرای
عمومی که حل مشکلات مسائل محاکمهٔ بین دولی
وبین المللی نماید * وتربیت عموم ابناء بشر
رجال در جمیع فضائل انسانی وحل مسائل
اقتصادی وتأسیس لسان عمومی وامثال
ذلك تا عالم انسانی از ظلمت ضلالت نجات
یابد وبمطلع انوار هدایت رسد * وبکلی این
نزاع وجدال وخصومت وعداوت در بین
بشر از بنیان برافتد وسوء تفاهمی که بین
أدیان است زائل گردد * زیرا أساس ادیان
الهی یکی است وآن وحدت عالم انسانی است

الحمد لله در أمریکا کوشهای بار یافم ونفوس همدم وهمراز دیدم که مقاصد آن نفوس القاء الفت بین جمیع بشر است ونهایت آرزو تر ویات فوق العادهٔ عالم انسانی * وهمچنین درلندن نفوس مبارکی را ملاقات کردم که بجان ودل در القاء محبت والفت در بین بشر میکوشند امیدم چنان است که روز بروز این افکار عالیه انتشار یابد واین مقاصد خیریه جلوه نماید * تا جمیع ملل عالم مظاهر سنوحات رحمانیه گردند ودر بین ادیان واقوام نزاع وجدالی نماند * این است عزت ابدیه * این است سعادت سرمدیه * این است جنت عالم انسانی

﴿ ع ع ﴾

قارئین محترم جریدهٔ کریسنت کامن ولث



خداوند عالمیان عالم انسانی را جهت عدل خلق فرموده * اگر صلح وسلام ومحبت ووفا جهانگیر باشد وشاید باید جنت اندر جنت گردد * وجمیع نعمای الهی فراوان وسرور وطرب بی پایان شود * وفضائل عالم انسانی آشکار وعیان وپرتو شمس حقیقت از هر سو تابان گردد *

ملاحظه کنید که حضرت آدم وسائرین درجنت بودند * بمجرد آنکه درجنت عدل در میان حضرت آدم وشیطان نزاعی حاصل

کشت جمیع ارحمت خارج شدند * تا اینکه
نوع انسان عبرت گیرد * وآگاه شود که
نزاع وجدال سبب حرمان است حتی با
شیطان لهذا در این عصر نورانی بموجب تعالیم
الهی حتی باشیطان نزاع وجدال جائز نه *
سبحان الله با ظهور این برهان چگونه انسان
غافل است * بازمی بینی عالم انسان از کران
تا بکران جنگ ونزاع است * جنگ است
بین ادیان * جنگ است بین اقوام جنگ است
بین اوطان * جنگ است بین سروران *
چه خوش بود اگر این ابرهای سیاه ازافق عالم
متلاشی میشد * ونور حقیقت میدرخشید
غبار حرب وقتال می نشست ونسیم عنایت
از مهب صلح وسلام میوزید * جهان جهان

دیگر میشد * وروی زمین استضائه از نور
مبین میکرد * اگر امیدی هست از الطاف
رب مجید است که عون وعنایت برسد * وحنظل
وسم وتلخی جنگ وستیز مبدل بشهد دوستی
وآشتی وراستی ودرستی گردد * کامها شهد
انگیز گردد * ومشامها مشکبیز شود *
واین سنهٔ میلادی را میعاد صلح جدید نموده اند
واین انجمن محترم را در صلحی عادلانه وعهد
وثباتی منصفانه موفق ومؤید
فرماید تا الی الابد
مبارک باشد *
(عبد البهاء عباس)

﴿مدیر محترم جریدهٔ کریستن کامن ولت﴾

هو الله

ای دوست مهربان * بعد از سیاحت
تام در جمیع امریکا وشهرهای عظیم اروپا
مراجعت بشرق نمودم * واز این سفر بسیار
ممنون وخوشنودم زیرا با نفوس محترمی
ملاقات نمودم که فی الحقیقه مدار افتخار عالم
انسانی هستند فاضل وکامل ومطلع بر حقایق
وقایع وخیرخواه عالم انسانی * علی الخصوص
طالبان صلح عمومی * زیرا عالم انسانی در این
ایام بمرضی مزمن مبتلا * وآن خونریزی
وهدم بنیان الهی وتخریب مدائن وقری است
وقتل نفوس سکان عالم انسانی ویتیمی اطفال

وبیسر و سامانی اسآء * دیگر چه مصیبتی
اعظم از این * وچه مرض از خطری بالاتر
از آن ملاحظه کنید که اول حرب دینی بود
حال دیگر حرب جنسی وحرب وطنی شده
هزار حسرت از این نادانی واز این خونخواری
واز این درندگی * از محافل مبارکی که در غرب
بجهت ترویج صلح عمومی دیدم بسیار ممنون
وخوشنودم * وامید وارم که آن انجمنها روز
بروز توسع یابد تا انوار افکار عالیه بر جمیع
آفاق بتابد ووحدة عالم انسانی در شرق
وغرب اعلان گردد * عالم آفرینش آسایش
یابد * این نفوس شریفه که خادم عالم انسانی
ومروج صلح عمومی هستند عنقریب هر یك
مانند کوکب نورانی از افق انسانی طالع

ولائح شوند * وآفاق رامنور نمایند در عصر سابق اعلان حریت شد * ودر جمیع ممالك غرب تأسیس بنیان حریت کردند الحمدلله آفتاب عدل در خشید * ظلمات ظلم زائل شد ودر این قرن نورانی که عالم انسانی رو بترقیست یقین است که علم صلح عمومی بر جمیع آفاق موج خواهد زد * واین اساس اعظم بهاء الله است وجمیع بهائیان در ترویج آن جان فدا مینمایند وأموال خویش را مبذول میدارند *

مدت سه سال است که با وجود ناتوانی در جمیع آفاق سفر نمودم شرق وغرب راطی کردم ودر هر معبدی فریاد زدم ودر هر مجمعی ناله وفغان نمودم مضرات جنك را شرح دادم

و فوائد صلح عمومی را بیان کردم شرف
و منقبت عالم انسانی را توضیح نمودم و درندگی
و خونخوارگی عالم حیوانی را شرح دادم فساد
عالم طبیعت را تشریح نمودم و نورانیت عالم
انسانی را تفصیل دادم * أساس ادیان الهی را
واضح و آشکار کردم و تعالیم حضرت بهاء
الله را اعلان نمودم * و اثبات الوهیت
بدلائل قاطعهٔ عقلیه کردم * و حقیت جمیع
انبیا را ثابت نمودم * و حقیقت دین که اساس
حیات عالم انسانی است و مدنیت الهیه
و نورانیت محض است مدلل و مبرهن کردم
از جمیع این مبادی مقصدم ترویج صلح عمومی
بود * الحمدلله گوشهای شنوا یافتم و چشمهای
بینا دیدم و دلهای آگاه یافتم * لهذا از این سفر

بسیار مهموم ولی خیرخواهان عالم انسانی
ومروجان صلح عمومی باید یک حرکتی خارق
العاده نمایند ومجامع عظیمه تشکیل فرمایند
وازجمیع بلاد نفوس مهمه دعوت فرمایند
تا این قضیهٔ صلح عمومی را از حیز قول
بحیز فعل آرند زیرا این امر بسیار عظیم است
بآسانی حصول نیابد باید بجمیع وسائل تشبث
نمود تا نتیجه حاصل گردد *

پنجاه سال پیش هرکس ذکر صلح
عمومی میکرد مورد استهزاء میشد * حال
الحمد لله که بدرجهٔ رسیده است که هر
نفسی تصدیق مینماید که این قضیهٔ صلح عمومی
روح این عصر است ونور این قرن ولکن
بعضی اشکالاتی بیان میکنند *

امیدوارم بهمت بزرگواران عالم انسانی
که موهبت الهی و مصلح عالم هستند
در این ایام که در بالکان خون بیچارگان
ریخته میشود و ناله و فغان یتیمان بعنان
آسمان میرسد و آه و انین مادران آتش سوزان
قلوب انسان میزند * بنیاد همت و قوت
اقدام فرمایند تا ان آتش افروخته خاموش
گردد * و عالم آفرینش آسایش یابد * و علم
صلح عمومی بلند شود * و خیمهٔ وحدت عالم
انسانی نصب گردد و جمیع بشر درسایهٔ آن
جمع گردند و کوکب سعادت ابدیهٔ عالم
انسانی از افق صلح عمومی در
نهایت اشراق بدرخشد

عبد البهاء عباس

﴿ بواسطهٔ مستر دیلاب مدسی اسکاتلند ﴾

(أعضاء کمکرهٔ مجمع بین المللی مدارس)



دوست عزیز واجب الاحترام نامهٔ

شما رسید دلیل بر آن بود که مجلس بین المللی

تأسیسی در اسکاتلند ترتیب خواهد گشت

و مرا دعوت بحضور نموده بودید بسیار

خوشنود گردیدم ولی افسوس که عازم شرقم

وحضور نتوانم ولی اگر هیکل جسمانی من

در آن محفل نورانی حاضر نشود لهذا جان

ودلم ابداً غافل نگردد همیشه در خاطر

دارم ودعا می نمایم که آن کنگرهٔ محترم موفق بخدمت أعظم در این عصر نورانی گردد*

هر قرنی را مسئلهٔ عظمی * هرچند مسائل بیشمار است لکن مسئلهٔ ازمسائل أهمیت کبری یابد * در قرن ماضی أهم مسائل مسئلهٔ حرب سیاسی بود واین مقصد انتشار یافت ولکن در این قرن نورانی أعظم موهبت عالم انسانی صلح عمومی است باید تقرر یابد تا عالم آفرینش آسایش جوید وشرق وغرب قطعات خمسهٔ عالم دست در آغوش گردند و جمیع درسایهٔ خیمهٔ وحدت عالم انسانی بیاسایند تا علم صلح عمومی بر آفاق موج زند وتا این مسئله شمع انجمن عالم نگردد سعادت ابدیه ا

حصول نپذیرد و بیگانگی بیگانگی مبدل نگردد
این مسئله باید مانند روح در عروق و اعصاب
هیکل عالم سریان و جریان یابد امید وارم که
آن انجمن طلائع این لشکر آسمانی گردد
و آفاق را مسخر نماید بهائیان نصوص قاطعهٔ
بهاء الله و أوامر مبرمهٔ أو در جمیع مسائل بین
المللی که منبعث از نیت وحدت عالم انسانی است
علی الخصوص صلح عمومی جانفشانند و در
خدمت حاضر و مهیا تا بحال الست بیست هزار
نفر در ترویج این تعالیم بهاء الله میدان
فدا شتافتند و جان و مال فدا کردند * هر کاری
بجانفشانی پیش میرود نه بمناداهٔ أفکار عمومی
أمید وارم که کل بتمام قوت خدمت باین أمر
عظیم نمائیم و سبب آسایش عالم انسانی گردیم

ملاحظه نمائید که امروز أعظم قوای عالم صرف تهیئات حربیه میگردد با وجود این فلاح ونجاح چگونه رخ نماید باید بجان کوشند که این قوای عظیمه درسعادت وراحت عمومی عالم انسانی صرف شود وسبب حیات گردد نه سبب ممات انسان براندازد الفت به قلوب بخشند نه بسبب أوهام بغض وعداوت ایجاد کنند این است آرزوی خیر خواهان عالم انسانی أمیدوارم که بان موفق ومؤید گردیم واحترامات فائقه مرا باعضای آن انجمن محترم برسانید

(عبد البهاء عباس)

الواح مبارك حضرت عبد البهاء

(بعضي از أحباء شرق در باب)

(سفر غرب)

هو الله

أي ياران نوراني عبد البهاء سه سال است كه در باديه هاي وسيع مانند باد باديه پيما هستم ودر كوه مانند مرغان بي لانه وآشيانه شب وروز رهسپار* گهي در دريا سير طوفان عظيم وگهي در صحرا وسعت بيابان مشاهده كنم دمي نياسودم وآني راحت نجستم در جميع شهرهاي باختر بشارت بظهور آفتاب خاور دادم ودر جميع كنائس نعرهٔ

یابهاء الابهی بلند بود دم و در جمیع مجامع عظمی
فریاد یاعلی الاعلی زدم لکن رحمت و مشقت
بدرجهٔ بود که قالب ترابی تحمل آن خستگی
و ماندگی متوالی نمود و بنیهٔ جسمانی تاب
مشقات یوم ولیالی نکرد لهذا در نهایت
ضعف و ناتوانی است با وجود این عبدالبهاء
فتور نیاورد بحر دخمت علل بیاد یاران افتاده
و در این اوج بی پایان بال و پر گشوده و بذکرشان
دل و جان تر و تازه کرد *
الحمد لله که حضرت وحید مؤید بعنایت
رب مجید است آن تشنه کان را ساقی
سلسبیل است و مژده دهنده جدید والمنة
لله انوار شمس حقیقت بر شرق و غرب تابیده
ولیالی ظلمانی را ایام نورانی فرموده ازهر

کناره بعرة یابهاء الابهي بلمداست وازهر
تاجه وریاد باعلى الاعلى بعمان سما می رسد
اکر نموی هوا درست سود ند جمیع ازیادهٔ
محبت الله سرمست ومدهوس * رائحهٔ
کریههٔ بعض عموای در آواق اندلخت تا
رائحهٔ طیبهٔ مشك حان ار بعس رحمن مفقود .
کردد ولی نه چنان است این روائح کریهه
رو بزوال وبعسَ رحمن برقرون واعصار
مشکبار *

باری بعد ار مسقات عظیمه ار باختر
رجوع به خاور کشت حال در اولیم مصر
ایامی استقرار یافیم تا اندك راحتي حاصل
کرددواین أعضاءواجزاءمتلاشي اليتام وقوتی
یابد بلکه انشاءالله بآستان الهی خدمتی شود

ودر بارگاه جمال ابهى مؤيد بعبوديت گردد
اگر ياران ربانى بتبليغ بكوشند شبهه نيست
در اندك زمانى جهان جهان ديگر شود وانوار
نير اعظم بتابد وظلمت مبدل
بنورانيت شرق وغرب گردد

وعليكم البهاء الابهى

﴿ عبد البهاء عباس ﴾

﴿ حضرت حيدر قبل على ﴾
عليه بهاء الله الابهى

هو الله

اى سهيم وشريك عبد البهاء درعبوديت
آستان بها شب است در كاليفورنيا شهر
أوكلند خانه امة الله مسس هلند گودال لانه

وآشیانهٔ این مرغان آواره است وصافت

نورده روزه‌است جمعی ازیاران باوفا وورقات

طیبهٔ نوراء در انجمن تضرع بملکوت أبهی

وجمیع لقاء حاضر ومهیا وسعرهٔ بی نهایت

مهیا * أي جای توخالی ای جای توخالی آهنگ

بدیعی در تلاتل میرسد وبکلمات حدید درس

مقامات معنوی میگویند ودرنهایت محبت

متضرع‌اند * أی جای توخالی ای جای توخالی

رویها بنور محبت الله روشن وخویها برائحهٔ

جنت ابهی کاشن ودلها مانند گلزار وچمن

ای جای توخالی ای جای توخالی مجالس عظمی

مرتب کنائس کبری مهیا وندا الیهاء بعزه وربان

یابهاء الابهی * ای جای توخالی ای جای توخالی

خطابه‌های مفصل در مجامع یهود اثبات حقیت

مسيح موعود نبوت حضرة رسول مشهود
اى جای توخالی ای جای توخالی براهین قاطعه قائم
وحجج لامعه ظاهر وجميع ساكت وصامت
وسرور كل راحاصل ای جای توخالی ای جای
توخالی در كنائس مسيحيان قوت وعظمت
حضرة رسول نمايان وظهور حضرة اعلى ساطع
البرهان وطلوع شمس حقيقت درخشنده وتابان
ای جای توخالی ای جای توخالی گوشها متلذذ از
اين الحان كل مستمعين مبهوت وحيران چشمها
خيره خيره نگران * ای جاي توخالی ای
جای توخالی جام محبت الله سرشار محفل
ياران پرانوار قلوب كاشف اسرار * ای جای
توخالی ای جای توخالی مستر السنن حاضر
عبد البها ناطق ميرزا أحمد سهراب كاتب

وجمال قدم حاضر و ناظر * ای جای توخالی ای
جای توخالی یاران جمعند و دوستان شمعند و ناصر
و شمعند* ای جای توخالی ای جای توخالی،
بر تو افتاب حقیقت در خشنده وشجرهٔ
مبارکه سایه افکنده و نسیم گلشن الهی
حیات بخشنده ای جای توخالی ای جای توخالی
دیروز در تربت تون در قصر امة الله مسس
هرست بودیم قصر بست بی نهایت عالی گلهای
سفید مانند لئالی اوراد حمراء عنابهٔ یاقوت
رمانی بنفشه سرمست و افتاده گلهای کوکب
مانند ستاره درخشنده * شب بوی معطر
ومشکبوی سلطان گل افسر بر سر نهاده باغ
وراغ آراسته * ای جای توخالی ای جای
توخالی * ابرها گریان گلها خندان درختان

باروز جمها سرو خرم نسیم در نهایت لطافت
منظر در غایت حلاوت * ای جای تو خالی
ای جای تو خالي * ولوله در شهر نیست جز
شکن زلف یار * فتنه در آفاق نیست جز خم
ابروی دوست * ای جای تو خالی ای جای
توخالي * مضامین بسیار وقایع بیشمار اسرار
آشکار ولی یاران فرصت ندهند مهلت
نبخشند تعجیل دارند * منتظر خطابند
ومترصد جوابند همهمه است دمدمه است
غلغله است وزمزمه است مجبور بر اختصارم
بتعجیل مشکرم ای جای توخالی ای جای
توخالی مختصر این است در فکر مراجعتم
شب وروز در زحمتم دقیقه‌ئی آرام ندارم یا القاء
خطاب است یا تحریر کتاب است یا ادای

جواب اسب یا طی صحرا است یا قطع دریا ست یا عبور از کوه از شکوه است جسم تحمل نماند استخوان آب کردد ای جای تو خالی ای جای تو خالي از عکسها که میرسد شمائل خبر میدهد که خستکی و ماندهکی بچه درجه است ای جای تو خالی ای جای تو خالی امیدم جنان است که عنقریب عودت با آن سامان است دل را آرزوی آستان است جان را اشتیاق روي یاران است * ای جای تو خالی ای جای تو خالی * خلاصه سفر باتتها رسید وصبح عودت دمید زیرا بسواحل اقیانوس باسفك رسید بعد ازان جزائر هونولولو کسورحین ورانان اسب مساوت بعنده است قوت وقدرت باتها رسنده

است دیگر باید توجه بمرکز شمس حقیقت نمود وبقعه مبارکه شبان کرد باروی تحالك آسمان بهم وبوی معنبر ومعطر کردایم الحمد لله جمیع ودرهر الحمي مانند شمیم وبایکد یکر در بهایت الفتیم محبت اندر مجالس شب ورور موآنست است یاران که همرا هند هم دم وهم رازند هم آغوش اند وهم آوار شب ورور بذکر جمال مبارك مألوف ودمسار * ای حابے توحالی ای حای توحالي * جمع یاران الهی را تحیت ابدع ابهی برسان* ای حای توحالی ای حای توحالي* وعليك

البهاء الابهی

(ع ع)

﴿ بواسطهٔ جناب آقا شیخ باقر زائر ﴾
(و آقا غلامحسین زائر آن جنابان بشرویه)
و یاران و جیر القری علیهم البهاء الابهی

﴿ هو الله ﴾

ای دوستان عزیز عبد البهاء * سه سال است
که مانند مرغ بی لانه و آشیانه سر گشتهٔ کوه
و بیابان و گمگشتهٔ دشت و صحرا هستم
دمی نیاسودم و در جائی توقف ننمودم دائما
در سیر و حرکت بودم و ندا بملکوت ابهی شد
و بشارت کبری بآن اقالیم وسیعه رسید * علم
امر الله بر هر قاری بلند شد و در هر جنبه دریای
موج زد * از مشغولی شبانه و روز و نعره
و فریاد جهانسوز مجبور بر قصور بودم * تحریر
نامه ئی نتوانستم و مخابره با آن یاران دل و جان

نمودم حال که بشرق رسیدم بمجرد وصول
با وجود ضعف و نقاهت فوراً بمخابره پرداختم
زیرا دل و جان را نهایت آرزو یادیاران و ذکر
دوستان است علی الخصوص آن دوستان
که همیشه مورد امتحان بوده‌اند و مستغرق
در بحر افتتان با وجود این در نهایت متانت
واستقامت مقاومت امواج کردند و تحمل
طوفان نمودند وسفینه را بساحل نجات
رسانیدند لهذا از احبای خراسان علی
الخصوص سبزوار وخیرالقری وفاران نهایت
سرور ورضا حاصل ؛ امید وارم که من بعد
بیش از پیش شعله وفوران در سبزوار حاصل
گردد وعلیکم وعلی اماء الرحمن البهاء الابهی
ع ع عبدالبهاء عباس

﴿ ملاك ر ما مىدله آقاسىد مصطفى ﴾
(علىه بهاء الله الابهى)



أى يار ودىم ودوست دىرىن * الحمد لله
مىصل وموهىت جمال أبهى ار اوليم اروپا
مراجعت ىكسور اوريكا كردم اياى حمد
در ان صفحات مكث ىمودم * ريرا ارطول
سفر وطوفان دريا وهواهاي مختلف كوه
وصحراى امريكا ومسافرت دراقاليم اروپا
روزى در لىدن وقتى درپاريس* ايامى درالمانيا
اوقاتى در وياىا روزهائى در بودا ىست * هر

ساعی درجائی ومتصلا نطق وخطابی باوجود علیلی مزاج شب وروز مشغول بدا وصیحه در محافل عظمی وکنائس کبری لهذا جسد ترابی تحمل این مشقات نامتناهی نموده علیل وضعیف گشته * ولی بفضل وعنایت جمال ابهی این دوروزه بهتر است * قدری تخفیف یافته * چون موانع زیاد در تحریر بود لهذا قصور گردید * ولی یاران نورانی هردم درساحت وجدانی جلوه ئی داشتند وهمواره بخاطر میگذشتند حال چون اندکی فرصت حاصل شد بنگارش این نامه پرداختم تا از هر جهت بعبودیت احبای الهی پردازم وسبب سرور قلوب گردم * این است نهایت آرزوی عبدالبهاء *

باری از این جهت در هر کشور استعداد
استماع کلمه حاصل حتی در ممالک وسیعهٔ خاور
بیشتر از بیشتر صیت الهی بلند گشته *
لهذا باید احبای الهی روش ایستادگی گیرند
دمی نیاسایند* آرام نجویند همواره در نهایت
بشاشت و بشارت باشند و تبلیغ امر الله
بردارند* از هیچ واقعه‌ئی محزون نشوند واز
هیچ مصادمه‌ئی ملول نگردند بعون الهی
حوادث عظیمه را مقاومت نمایند* در ایام
راحت وامنیت وترفه حال وعدم آفات هر
نفسی خیر الناس گردد* البته مسرور است
خوشنود است ممنون است صبور است
وقور است زیرا از هر جهت معمور است ولی
بندهٔ صادق بهاء الله ثابت عهد وراسخ

مشتاق است در محیط أعظم در طوفان بلا وشدت بلایا مانند گل شکفته ومانند بلبل نغمه وترانه سراید ٭ احبای الهی را مسلك این باید الحمدلله که شما مدتی در سفر در بلا ودر حصر مبتلا با وجود این فتوری نیاوردید وسکوت ننمودید در شهرها دویدید ودر اقالیم صیحه زدید حال باید بیشتر از بیشتر همت خویش بنمائید ویاران دیگر را نیز رهبر گردید تا جمیع از این جام سرمست شوند وبا نغمه شاید وباید قیام نمایند

٭ ع ع ٭



أی یاران عبد البهاء جناب آقا سید أسد الله باسکندریه وارد وملاقات حاصل وجون مأذون عزاجعت کشتند نام شما بکاشتند وناعه خواستند اما عبدالبهاء مانند طیری که جسد شمانه روز متمادیا ومستمرا پرواز نموده ودقیقه ئی آرام نیافته ودر نهایت خستکی وماندکی بدرجه ئی که تحمل تحریر یك کلمه ندارد با وجود این از هیجان محبت الله وامواج بحر الفت احباءالله بتحریر پرداختم تا بدانید که این قلب چه قدر منجذب آن نفوس مبارکه است واین دل وجان چکونه اسیر یاد یاران* باری مدتی بود که در ممالك

عرب ماسد نسیم هر روزی بر اقلیمی مرور
نمودم ودر جمیع موارد و مواقع یاد یاران شرق
کردم ودل وجان را هردم هیجانی حاصل
بود حیرتی دائم که چگونه بهجران این یاران
قدیم افتادم وهیچ جائی ملجأ و پناه ننمودم
شبی در کوهسار بودم وروزی در دشت
ولاله زار و وقتی در قطب بحار وروزی در سواحل
دیار وشب وروز فریاد و نعره بذکر حضرت
پروردگار میبردم حال باسکندریه آمدم وروی
یاران شرق دیدم والحمد لله مسافرانی در نهایت
تبتل وتضرع مشاهده کردم وبیاد شما پرداختم
وامیدم چنانست که انوار شمس حقیقت چنان
برخاور بتابد که از یك تجلیش باختر روشن
گردد یاران ایران سبب سرور اقالیم سائره

کردند و بهدایت جمیع روی زمین پردازند
الحمد لله تأییدات جمال مبارک مانند باران
آذری پیاپی مبارد و نفحات صمدانیه میرسد
پس ای احبای الهی وقت را غنیمت شمرید
و بتربیت نفوس پردازید و در فکر نورانیت
بی نهایت خویش باشید شرق را معمور نمائید
غرب را معنبر فرمائید * جمیع
مشامها را معطر کنید
وعلیکم البهاء
الابهی
(ع ع)



أيها الفضل من الله * هر چند در دشت
و صحرای امریک سرگشته و سرگردانیم
و در ممالک غرب گم‌گشته و بی‌سر و سامان ولی
در مجامع عظمی و محافل کبری حتی در کنائس
نعره زنان ندا بملکوت الهی مینمائیم و اعلان
امر مبارک و اقامهٔ برهان و اثبات قدرت اسم
أعظم حتی قوهٔ روح القدس حضرت خاتم
انبیا رسول کبریا بیان صریح و سلطان مبین
می شود از یوم ظهور حضرت رسول تا یومنا
هذا ذکر خیری از آنحضرت در اینجا نبود

کسی حـر سوهین دکری نمیکرد * در
کنائس ومعابد نام آنحضرت بردن ممکن
نبود* حال الحمدلله بقوه جمال مبارك در کنائس
عظمی اثبات حقیت حضرت خاتم رسـل
وهادی سبل میشود ومستمعین ساکت
وصامت * ابداً نفسي اعتراض ننماید *

مـلاحظه کنید که قوه ونفوذ جمـال
مبـارك چـه کرده که اثبات حقیت خاتم
انبیا در کنائسهای عظمی بحضور رؤساء وقسیسها
در نهایت بلاغت وملاحت میشود وهمـه
گوش میدهند ولا تسمع لهم همساً * باری
امیدچنانست که تأثیر عظمی نماید* حال بیاد
شما افتادم وبا وجود مشغولیت شبـانه روز
نـگارش این نامه پرداختم که الحمدلله ازافق

دل وجان صبح هدی درخشنده وتابان گشت
و پرتو درخشنده برارکان زد * لسان بذکر
حضرت یزدان پرداخت وجان روضهٔ
رضوان شد * جمیع یاران را تحیت
ابدع ابهی برسان وعلیك
البهاء الابهی

(ع ع)

(طهران) بواسطه آقا غلام علی علیه
بهاء الله اعضاي محترمه محفل
روحانی علیهم بهاء الله الابهی



أی یاران رحمانی عبد البهاء * نامهٔ شما
که بتاریخ سنه ۱۳۰۰ — نمرو ۱۲۳۳ مؤرخ

بودرسید * الحمدلله که مضمون برهان ثبوت
واستقامت درامر حضرت بچون بود امروز
ثبوت ورسوخ برامر لازم استقامت واجب
خدادرقرآن میفرماید (ان الذین قالوا ربنا
الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة) وهمچنین
میفرماید (فاستقم کما امرت) هر شجری
که ریشهٔ محکم دارد ازطوفان وارياح وگرد
باد استفاده نماید زیرا ریشه محکم است وهر
شجری راکه ریشه سست از ارياح خفیفه
متزلزل گردد نتیجه رسد باعصار وزوابع وگرد
باد ریشه کن * زیرا امتحانات شدید است
اینست که میفرماید (الناس هلکی الا
المؤمنون والمؤمنین هلکی الا الممتحنون
والممتحنون هلکی الا المخلصون والمخلصون

فی خطر عظیم)

باری الحمد لله ان یاران باوفا چون اطوار راسخه و اطواد شامخه در نهایت ثبوت واستقامت لهذا عنقریب بالهام مخصوص از آستان مقدس تا این نفوس موفق بخدمت امرالله گردند وسبب نشر نفحات واعلاء کلمة الله شوند *

تا بعراقی ارکانشان رسید که معارف مدرسهٔ مبارکهٔ وحدت بشر را است *

سبحان الله مدنیت بر لسان میراند و ریشه مدنیت را بر میاندازند * مدرسه باید باز کرد نه مدارس است

در جمیع ممالک متمدنه هر حزبی و هر ملتی و هر مذهبی مدارسی دارند و دولت

وملت ان مملکت مبادی معاونت را مجری
میدارند مگر ممالك متوحشه نظیر زنجبار
که از کثرت درندگی کشته هارا میخورند
لهذا تمام وقت مانع از نشر معارفند * بینش
مدارس ریشه اساسیت را قطع کند *
علی الخصوص مدرسه وحدت بشر که
اساسش الفت ومحبت ووحدت بین جمیع
ادیانست *

چون دانایان اروپ وامریك واسترالیا
وافریك مطلع بر اساس این مدرسه شدند
شلیك سرور بلند نمودند* ولی ایرانیان بدست
خود بنیان خویشرا ویران نمایند (یخربون
بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین) اگر مدرسهٔ
بهائیان در ایران بسته شد ولی مدارس متعدده

در ممالك متمـدنه در اروپ وامریك حتي
در ایران تأسیس شد *
البته روزنامـهٔئی که در ایران طبع میشود
وارسال شده بود خوانده اید * وفتوغراف
مـدرسهٔ هائي که در ایران تأسیس شـده
وارسال میگردد *

حضرات ایرانیان در خبر شدند * وقتی
که سلطان محمـد عثمانی فاتح قسطنطنیه
اسلامبول را محاصره نموده بود وهـدف
مرمیات مـداوم نموده بود یکی ازوزرا برد
پاطریق یعنی رئیس عموم کشیشهای مسکویه
رادید که مشغول برداختن * وزیر گفت
سرکار رئیس عمومی روحانی چه مشغولی
رئیس جواب داد که کتابی بر رد محمـد بن

عبدالله میمونه بهم ور بر گفت ای بی عقل نادان
وقتی که پرچمش در حجاز بلند شد آنوقت
باید رد شوید حال که محمد بن عبدالله علیه
السلام قسطنطنیه را نوب بسته وتمامش
در اروپا موج میزند تو دنبال ...تن مشغول شدی
ای بی عقل وای بی ... سیلی بسیار
سختی بر قفای رئیس زد وگفت باشو
برو گم شو *
حالا هم ایران متعصب ... که
مدرسهٔ بهائیان را که أول خادم عالم انسانیست
واساس وحدت بشر است ... * وحال
آنکه در أمریك وافریك وراپان مدارس
بهائی تأسیس میشود از آنکه در ایران
... چه خواهد شد *

ملاحظه کنند در ایران در اطفای سراج الهی مدتی پس ملت ودولت بنهایت قوت قیام نمودند * علم ظلم وعدوان برافراختند وهزاران بنیان بهائی را بنیاد برانداختند وهزاران نفوس مبارکه را هدف سهم وسنان نمودند * اولا بیست هزار نفررا تشرحه شرحه کردند وتالان وتاراج نمودند بدران راعائم سران نشاندند * سرازیری بدر نمودند * اطفال وزنان را بی سر وسامان کردند حتی طفلان شیر خوار را بخنجر ظلم وستم حنجر بریدند * جه بسیاری را شکنجه نمودند وعقوبت کردند * وداغ برروی سینه نهادند وعاقبت سر بریدند *

جمیع این ظلم واعتساف از ظالمان

بی انصاف ردع وقلع وقمع نمود بلکه روز

برور اهنك الهی بلندتر شد ونار محبت الله

شعله بیشتر زد باندرجه ئی رسید که جهانگیر

شد واروپ وأمریك وترك وتاجیك وآسیا

وأفریك مانند دودلبر دست دراغوش

یکدیگر نموده وشملهٔ وحدت انسانی

بلند شده * نهایتش اینست که ایرانیان

تیر وتیشه بر ریشه خود میزنند زیرا بهائیان

جهان ایرانرا در انظار جلوه دادند که امروز

جم غفیری از اقالیم سبعه پرستش ایران مینمایند

زیرا شمس حقیقت از آن افق طلوع نموده

ووطن مقدس حضرت بهاءالله است ملاحظه

کنید که چه موهبتی حضرت یزدان

درحق ایران وایرانیان فرموده لکن چه
فائده زیرا اگر لئالی وجواهر بدست اطفال
افتد زینت تاج وافسر نشود* وشاید ازسنگ
جفا خورد وپراکنده گردد چنانکه ملای
رومی گفته* گوهری طفلی بقرصی نان دهد

باری ای احبای الهی نظر باعتساف وبی
انصافی نادانان ننمائید ظلم را بعدل مقاومت
کنید واعتساف را بانصاف مقابلی نمائید
وخونخواری را بمهربانی معامله نمائید*
درترقی ایران وایرانیان خیرخواه باشید
ودر مدنیت عمومیه بکوشید اگر مدرسهٔ
بهائی نشد مدارس بی نام ونشان باز کنید
وبرعموم ملل در بگشائید* تاجان دارید
جانفشانی نمائید* وتا توانائی دارید ترویج

معارف وصنعت وفلاحت وتجارت نمائید *
واین آیهٔ مبارکه را تلاوت کنند ﴿ وما
أسئلكم عليه أجراً ان أجري الا على
رب العالمين ﴾ وآيهٔ ثانی ﴿ ام تسألهم خرجاً
فخراج ربك خير ﴾ میفرمایند چون بخدمت
خلق بردارند وسبب هدایت گردید
اجر ومزدی نطلبند زیرا اجر ومزد شما
برخداست *

باری محزون مباشید از دست تطاول
ظالمان وأهل عدوان دلگیر مگردید
اینست شأن غافلان واینست روش وسلوك
بیخردان ﴿ وان جند نا لهم الغالبون ﴾ مبين
ومحتوم است ﴿ يريدون أن يطفئوا نور الله

بأفواههم ويأبى الله الا أن يتم نوره ولو كره الكافرون ﴾ وعليكم البهاء الابهى

﴿ ع ع ﴾

﴿ بندر عباس احبای الهی علیهم بهاء الله ﴾

هو الابهی

ای یاران عبدالبهاء * در این دم که قلب وجان در نهایت هیجان است وبشارت ملکوت ابهی از جمیع جهات بینابیع نار موقدهٔ محبت الله جنان شعله در قلب آفاق زده که امکان را بحرکت آورده در چنین وقتی وچنین حالی بیاد شما افتادم وبذکر شما پرداختم * الحمد لله انجمنی دارید رحمانی ومحفلی آراسته‌اند روحانی وبشور وسرور مشغول بخاطبهٔ ثنائی هستند

عنقریب بدر عباس مشکاة اقتباس
گردد و آنس ملأ اعلی ترویح شود *
ای یاران الیوم جنود ملأ أعلی
در ملکوت أبهی صف بسته و مهیا و حاضر
گشته تا چه نفسی در میدان جولان نماید
فوراً آن جنود مجنده نصرت هجوم نمایند
این میدان بسیار وسیعست زیرا میدان
عرفان است و فضای مقدس حضرت رحمان
و این جنود بسیار قوی و توانا زیرا این جیوش
الهامات رحمانیه و فیوضات سبحانیه و افاضات
غیبیه و سنوحات ربانیه است * این جنود
روح بخشد و زنده نماید و جنگ و جدال را
از ریشه براندازد صلح و آشتی بخشد

ومحبت وراستی مبذول نماید
وعلیکم التحیه والثناء

(ع ع)



پروردگارا * ملجأ وپناها * درآن سدر
یاران مهر پرور یك مجلس انسی آراستند
و بصحات قدس محفلی بیاراستند وبسب وروز
بتلاوت آیات پرداختند وبابدع نغمات محامد
ونعوت نواختند وبکمال عجز وبا زعفران
خطا وعصیان خواستند * ای پروردگار
هر چند جمعند ولی پریشان آن موی مشکبارند
وخاکسار وفدائی وجان نثار * ای دلبر آفاق

آن سوختگان بر اشتیاق را در صحرای آفاق

بتجلی اشراق موفق فرما و بتروح تعالیم

و نصائح خویش مؤید کن تا ان خطه و دیار را

غبر بار نمایند * و اقالیم فارس را بطیب

أنفاس گلشن اسرار کنند * ای خداوند خطا

پوش و خطا بخش بعصیان منگر غفران کن

قصور مبین * فتور بظر میار

غفور شو * انك أنت الكریم

العزیز الوهاب

﴿ ع ع ﴾

هو الله

لا يكاد الانسان أن يطلع بالسر المكنون في غيب الامكان الا بعد الخوض في غمار البحار ، والغور بعمق الاسرار ، عند ذلك يرى الآيات الباهرة ، والدلائل الساطعة ، والبراهين القاطعة ، والحجج اللامعة ، انظر الى سر الوجود ، والبرهان المشهود ، ان ربك

هذه هي ترجمة الخطابة التي القاها حضرة عبد البهاء في كلية اكسفرد على الفلاسفة والطبيعيين الحقناها بهذه المجموعة لشدة مناسبتها مع جواب دكتور فورال * وقد تفضل عليَّ حضرته قائلا بأنه هو الذي ترجم هذه الخطابة بالمعنى لهذا كما تراها في غاية البلاغة ونهاية الفصاحة

الوجود فقد جعل كل ممكن الوجود أسيراً لاحكام الطبيعة ودليلا لقوانينها كما نرى أن الاشياء كلها تحت سلطة ناموس الطبيعة ومجدولة تحت صولتها ومجبورة عند ظهور قدرتها ودولتها ، حتى الشمس النير الاعظم لا تكاد أن تنحرف رأس شعرة من قوانينها بل هي مطيعة لحكمها ، ذليلة عند ظهور سطوتها ، فلا تتعدى مدارها ، وهذا المحيط المواج مع عظمته واتساعه لا يكاد ينخلص من أسرها ولا يتحرر من سلاسلها ، وكذا كل الاجسام العظيمة المتلألئة المتحركة الدرهرهة في هذا الفضاء الذي لا يتناهى كلها تحت حكم الطبيعة بأسرها وأذلاء عند ظهور قدرتها صمفاء عند بروز قوتها ، ولا تكاد تتعاطى حركة دون أمرها ، الا هذا الانسان الصغير الجسم ، الوسيع الفكر ، العظيم النهى ، الشديد القوى ، انه يحكم على الطبيعة ويخرق قوانينها ، ويهدم مبانيها ويكسر شوكتها ، ويخذل دولتها ، ويقطع صولتها ، ولا يعتني

باحكامها ، ويدري بأصولها ونواميسها ، كما ترى أن الانسان بمقتضى قوانين الطبيعة هو حيوان دباب على التراب ، ولكنه يكسر نواميس الطبيعة ويطير في الهواء ، ويخوض في غمار البحار ، ويطارد على صفحات الماء ، وترى القوه البرقية الخارقة للجبال العاصية العاتية بقانون الطبيعة أنها أسيرة حصيرة بيد الانسان في زجاجة صغيرة ولا شك ان هذا خرق لقانون الطبيعة والصوت الحر المنتشر في هذا الفضاء يحصره الانسان في آلة صماء وهذا أيضاً خرق لقانون الطبيعه ، والظل الزائل تجعله الانسان ثابتا على صفحات الزجاج وهذا خرق أيضا لقانون الطبيعة ، واذا نظرت بنظر دقيق ترى ان كل هذه الصنايع والبدايع والعلوم والفنون والاكتشافات والاختراعات انها بوماما كانت من الاسرار المكنونة والحقائق المصونه في غياهب الطبيعة ولكن الانسان اكتشفها وهي في حيز الغيب واخرجها الي حيز

السهود وهذا حرق عظيم لقوانين الطبيعة اذاً لا شبهة
ان الانسان خارق لشرائع الطبيعة هادم لاصولها ،
كاسر لشوكتها ، ناسخ لقوانينها ، فاسخ لنواميسها ،
مع هذا البرهان اللامع ، والحقيقة الساطعة الدالة على
قوه قدسية للانسان وراء الطبيعة كيف يتخاذل
الانسان ويتنازل الجاهل ويسجد للطبيعه ويسجد
لها من دون الله ويعتقد انها هي الحقيقة الجامعة ،
والدرة البيضاء الساطعة ، والكينونة الحائزة للمعنى
التام ، والهوية المحتويه على الكمالات تمام معانيها
استغفر الله عن ذلك بل ان الحقيقة الساطعة الخارقة
للطبيعة واحكامها ، الكاشفة لاسرارها ، الكاسرة
لقوانينها ونظامها هي الانسان وهذا اعظم برهان
واقوم دليل لعلو الانسان وسموه على الطبائع كلها
فامعن النظر حتى ترى البرهان الذى أنزله الرحمن
في القرآن ، خلق الانسان علمه البيان ، انما البيان
عبارة عن الحقيقة الساطعة والاسرار المودعة في حقيقة

الانسان تعالى الرحمن الذى خلق هذا النور المبين ، المؤيد بالفكر والذكر العظيم ، وامتازه الله من الكائنات حتى عن الطبيعة التي يعبدونها من دون الله ، واذا نظرنا الي النواميس المرتبطة بها جميع الكائنات في حيز الطبيعة نرى بوضوح البيان ان الانسان بقانون الطبيعة أسير للسباع الضاريه ولكنه بقوة معنوية مودعة فيه يأما أسر السباع الضارية ، ويأما ذلل وقهر الذئاب الكاسرة ، وهذا خرق عظيم ايضا لنواميس الطبيعة وان الانسان يدع آثار القرون الخالية والفنون الحاضرة موارث للقرون الآتية وهذا خرق عظيم ايضا لنواميس الطبيعة وان الانسان له آثار باهرة بعد غيابه من هذه النشأة الحاضرة ، والحال ان الآثار تابعة للمؤثر حيث الاثر والمؤثر توأمان ولا يجوز وجود الاثر المستمر مع فقدان المؤثر وهذا خرق ، وان الانسان يجعل الاشجار الفاقدة الثمار قطوفا دانية وهذا خرق وان الانسان يحمل السموم

المهلكة بقانون الطبيعة سببا للشفاء والعافية وهذا خرق ، وان الانسان يستخرج المعادن التي هي كنوز الطبيعة وأسرارها المكنونة المصونة في باطنها ولا يجوز ظهورها بحسب قانونها وهذا خرق ، وان الانسان بقوة معنوية خرق قوانين الطبيعة كل خرق ويغتصب السيف الباهر من يد الطبيعة ويضربها ضربة دامغة وهذا خرق بل تمزيق لقانون الطبيعة *

ثم انظر أن الانسان كاشف لاسرار الطبيعة والطبيعة غافلة عنه وعنها ، وان الانسان يخابر الشرق والغرب طرفة عين وهذا خرق ، وان الانسان مستقر في مركزه ويشاهد ويكالم ويخابر النواحي القاصية وهذا خرق ، وان الانسان حال كونه في حضر الثرى له اكتشافات في السماء وهذا خرق ، وان الانسان مخير والطبيعة مجبورة ، وان الانسان مستشعر والطبيعة فاقدة الشعور ، وان الانسان حي مريد

والطبيعة فاقدة الحياة والارادة ان الانسان يكتشف
الحوادث الآتية والطبيعة عاجزة عنها ، وان الانسان
بقضايا معلومة يستدل على القضايا المجهولة والطبيعة
جاهلة عنها ، اذا ثبت بالبرهان الساطع أن في الانسان
قوة قدسيه والطبيعة محرومة عنها ، وان في الانسان
صفة جامعة لكمالات شتى من حيث السمع والبصر
والفؤاد والفضائل التي لا تتناهى والطبيعة فاقدة
لها وان الانسان له الترقي المستمر ولا يتراخى
والطبيعة لا زالت على الحالة الاولى أزلا أبدا، وان
الانسان مؤسس للفضائل والطبيعه داعيـة للرذائل
والمفاسد التي هي منازعة البقاء والخصائل المذمومه
التي جبـل الحيوان عليها ، وان الانسان يتصرفه
بقانون العقل والهدى وان الطبيعة تتصرف بقانون
الظلم والجفاء ، فالخير والشر متساويان عندها ، وأما
في عالم الانسان الخير ممدوح والشر مكروه ، وان
الانسان يبدل ويغير القوانين المؤسسة باقتضاء الزمان

والمكان والطبيعة لا تكاد تفك عن قوانينها لانها محدورة عليها ، وهذه الآفات والمخاطر كلها اعتساف الطبيعة وسبب للهلاك والدمار ، وأما الانسان فانه جامع للفضائل كلها المنبعثة من القوة المعنوية الوديعة الالهية ، وانها ماوراء الطبيعة لانها كاسرة لشوكة الطبيعة وقوانينها، ومع هذه البراهين الواضحة والدلائل الساطعة ، والحجج البالغة ، ما اغفل الانسان وما اجهله اذا خر ساجداً للطبيعة وشؤونها وعبدها من دون الله ومع ذلك يعد نفسه فيلسوفا نفيسا استغفر الله بل هو متغافل خسيس ، ان الانسان لاعظم شأنا ، واقوم سلطانا ، واجل برهانا من الطبيعة التي ما انزل الله بها من سلطان يالله ما هذه الغفلة ؟ وما هذه البلادة الكبرى ؟ ان يذهل الانسان عن الحي القدير ويتعامى عن الوديعة الالهية المودعة فيه بفيض مقدس من الرب الجليل ويدع عقله اسيرا للطبيعة ودليلا لها ان هذا ليمهي

القلوب التى فى الصدور والصمم الحقيقى الذى يورث
الفتور ، صم بكم عمى فهم لا يعقلون
اذا قيل ان الانسان جزء من اجزاء الطبيعة فنقول
لا يكاد الجزء يحتوى على فضائل وكمالات
لا تتناهى والكل محروم عنها *
هذا امر مستحيل والله
يهدى الى صراط
مستقيم

الحمد لله الذى وفقنا للاكمال فى يوم الكمال
من شهر الرحمة من سنة ٧٨ من
ظهور نقطة البيان الموافق
٦ ذى القعدة سنة ١٣٤٠
١ يوليه سنة ٩٢٢

﴿ اكتفينا بما فى العنوان عن الفهرس ﴾